

مرثیه‌های زندان قصر

به کوشش: علیرضا اباذری

مقدمه

واقعه مسجد گوهرشاد از حوادث مهم تاریخی دوران معاصر است و ارتکاب آن فقط از کسی مانند رضاخان برمی‌آید. واقعه‌ای که عواملی دست به دست هم داد تا مردان و زنان بخشی از این مرز و بوم به نحوی درگیر این ماجرا شوند. تعداد زیادی در درگیری کوتاه مدتی قتل عام شدند که آمار دقیقی از آن در دست نیست؛^۱ فقط می‌دانیم که تا ۷ روز پس از ماجرا، مسجد گوهرشاد و تا ۳ روز پس از آن صحن‌ها و حرم مطهر تعطیل بوده و آثار خون و ... از آن پاک می‌کردند.^۲ حبس، اعدام و تبعید پس از آن نیز در همین زمره بود. ابعاد ماجرا آن قدر گسترده است که چندین کتاب درباره آن نوشته شده و اسناد زیادی از آن منتشر شده است و می‌توان به آنها مراجعه کرد. بازگویی دقیق واقعه و ابعاد آن از حوصله این نوشتار و هدف آن بیرون است، اما توصیف کوتاه ماجرا در این چند سطر است:

تنها یک هفته پس از انتشار آداب استعمال کلاه بین المللی یعنی در ۲۰ و ۲۱ تیر ۱۳۱۴ بود که اعتراضات روحانیون و مردم مشهد به شدیدترین قیام عمومی در دوران رضا شاه تبدیل شد و سرانجام با یورش مسلحانه و با کشتاری فجیع این قیام سرکوب گردید.^۳ در این کشتار فجیع عمال رضاخان «به قول خودشان کاری کردند که روس‌ها نکرده بودند».^۴

این حادثه دهشتناک تا مدت‌ها مردم را در بهت و حیرانی فرو برد و از طرف دیگر چهره واقعی رضاخان را آشکارتر کرد.

در این ماجرا، مردم قربانی دسیسه‌های بی رحمانه عمال رضاخانی نیز شدند که در مشهد جنگ قدرت بینشان درگیر بود و در فکر بیرون کردن رقیب از صحنه بودند.^۵

پس از این واقعه، تا مدت‌ها پرونده‌سازی، محاکمه، تبعید، حبس و اعدام جریان داشته و در تمام مراحل، دربار و شخص رضاخان، با قاطعیت و بی‌رحمی عمل کردند و در تخفیف مجازات عوامل آن کوتاه نیامدند. افراد زیادی در این واقعه یا پس از آن دستگیر شدند و با اعترافات ساختگی و تحت شکنجه به مواردی اعتراف یا اذعان کردند که باعث به وجود آمدن پرونده‌های ساختگی برای خودشان یا دیگران شد و به تبع آن احکام صادره بر اساس این اعترافات بود.

مصائب واقعه مسجد گوهرشاد منحصر به زمانی محدود نبود، بلکه نوایی پس از وقفه‌ای دوباره به مشهد بازگشت و تا مدت‌ها آن را حربه‌ای در دست خود کرده بود و برای اخاذی از مردم، آنها را متهم به حضور در واقعه مسجد می‌کرد تا رشوه‌ای بگیرد.^۶

اما گروهی که در واقعه مسجد گوهرشاد نقش مهم و اصلی را ایفا کردند، روحانیت مشهد بودند و هزینه‌های زیادی نیز در این راه متحمل شدند، زیرا بر اساس عقیده قیام کرده بودند و از هزینه‌های احتمالی آن واهمه نداشتند.

مشهد در این زمان حوزه علمیه قوی و پربراری داشت و علمای مهمی مانند حضرات آیات حاج آقا حسین قمی، آقازاده خراسانی و مرتضی آشتیانی در آنجا بودند و مشهد را به مرکز علمی مهمی تبدیل کرده بودند. طلاب زیادی نیز در آن به درس مشغول بودند که در این واقعه وارد شده و ایفای نقش کردند و بسیاری از آنها دستگیر، محاکمه و حبس شدند. برخی که سرشناس بودند به تهران فراخوانده شده، محاکمه و حبس شدند.

کسانی که دستگیر و به تهران فرستاده شدند، افرادی بودند که در قیام، نقش فعالانه‌ای داشتند. آنچه در پی می‌آید دفتر مرثیه‌هایی مذهبی است که در زندان قصر زمزمه می‌کرده‌اند. بیشتر اشعار از دیگران است و برخی از خودشان است. آنچه نیز خود سروده‌اند به اقتضای طلبگی و دل‌تنگی زندان، مرثیه و مدایح مذهبی است.

روحانیون زندان قصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رضاخان تعدادی حدود ۲۵ روحانی را در تهران محاکمه و زندانی کرد. از بین آنها ۴ نفر به نام‌های شیخ عباسعلی محقق خراسانی، سید محمد بحرالعلوم موسوی قزوینی، شیخ محمد صاحب الزمانی (صاحبی) و شیخ خلیل زنجانی (تصویری) در این دفتر شعر نقش داشته‌اند و اسامی آنها آمده است که ابتدا شرح احوال کوتاهی از آنان می‌آید. خوانندگان گرامی می‌توانند برای آگاهی بیشتر درباره هر کدام از آنها به منابع موجود مراجعه کنند.

شیخ عباسعلی محقق خراسانی

شیخ عباسعلی محقق خراسانی فرزند بمانعلی، روز چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۲۷۱ش (۱۵ صفر ۱۳۱۰ق) در شهر مشهد زاده شد و ۲۷ اسفند ۱۳۴۲ (۲ ذی القعدة ۱۳۸۳ق) در تهران دار فانی را وداع گفت و در قم،

در قبرستان بیات به خاک سپرده شد.^۷ وی پس از طی تحصیلات مقدماتی، در همان شهر فقه و اصول را نزد میرزا محمد باقر مدرس رضوی و شیخ حسن برسی و فلسفه را نزد آقابزرگ شهیدی و شیخ محمد علی فاضل خراسانی فراگرفت.^۸ وی در فلسفه آقابزرگ شهیدی با مرحوم الهی قمشاهی همدرس بوده است.^۹ محقق خراسانی از ابتدای طلبگی، به وعظ و خطابه روی آورد و به شهرت رسید. ویژگی وعظ و خطبا از قدیم چنان بوده که اطلاعات وسیع در زمینه‌های گوناگون و به روز داشته باشند. محقق نیز از این ویژگی برکنار نبوده است: مرحوم پدر در نتیجه ممارست در اخبار و احادیث، خود دایرة المعارف متحرکی از علوم و معارف شیعه گردیده بود.^{۱۰}

تلاش و کوشش محقق فقط این نبود، بلکه برخی کتب را به خط خود کتابت کرده که از جمله دو جلد از سفینة البحار محدث قمی و تهیه فهرس بر روضات الجنات بوده است.^{۱۱} تهیه کتب جدید جهت روزآمد کردن اطلاعات و آگاهی از دنیای امروز، از دیگر خصوصیات محقق بوده است: مرحوم پدر همواره می‌کوشید که با گرد آوردن و مطالعه کتاب‌های تازه خود را روزآمد سازد و من برای نخستین بار کتاب‌های تفسیر شیخ محمد عبده و تفسیر طنطاوی و رسائل اخوان الصفا و آثار نویسندگان جدید عرب همچون عباس محود العقاد و طه حسین و احمد امین را در میان کتابخانه ایشان دیدم.^{۱۲} در این زمان پشتکار شیخ عباسعلی محقق در تهیه کتاب به گونه‌ای بوده که: کتابخانه ایشان از نظر شمار و تنوع مطالب چهارمین کتابخانه در مشهد بود.^{۱۳}

اخلاص، دیانت، تقوا، شجاعت و تواضع محقق خراسانی جایگاه خاصی برای او نزد مردم و علما ساخته بود و وی را در ترویج دین موفق کرده بود. ارتباط وی با توده مردم و مراجع تقلید زمان خود، جایگاه اجتماعی او را بالا برده بود و وی نیز در این راه احساس وظیفه می‌کرد، به همین دلیل وارد راهی شد که سختی‌ها و شدائد زیادی را تحمل کرد. در دوران رضاخان وی نسبت به تجدید نظر طلبی رایج آن روز واکنش نشان داد و به همین دلیل سال‌ها قبل از واقعه مسجد گوهرشاد تحت نظر حکومت بود.^{۱۴} در واقعه مسجد گوهرشاد نیز نقش فعالی داشت و به علت سخنرانی‌های تندش تحت تعقیب بود. از جمله سخنرانی تند او در شب شنبه ۱۱ ربیع الثانی بوده است که با کلمات زنده‌ای طرح رضاخان را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: اگر به دیده بصیرت با ذره بین نگاه کنیم، زیر این کلاه چیزها می‌بینیم و در موقع مرثیه خوانی هم چنین اظهار می‌دارد: امشب حضرت رضا عزادار است، امشب آقا علی بن موسی چهل نفر مهمان دارد.^{۱۵} کشتار مردم و متحصنین مسجد گوهرشاد، شامگاه شنبه ۲۱ تیر شروع و قبل از اذان صبح یکشنبه تمام شد. برخی افراد و از جمله روحانیون همان شب دستگیر شدند و برخی دیگر از صبح یکشنبه ۲۲ تیر با جریان افتادن تحقیقات دستگیر شدند. روحانیون زیادی در بین آنها بودند که به نوشتار ما مربوط نمی‌شود. از چهار روحانی مورد نظر سید محمد بحرالعلوم همان شب در کشیک‌خانه دستگیر می‌شود اما شیخ عباسعلی محقق مدت دو ماه مخفیانه زندگی کرده و سپس خود را به نوایی، رئیس شهربانی مشهد معرفی می‌کند که به تهران اعزام می‌شود.

روحانیون دستگیر شده مدتی را در شهربانی تهران بازداشت موقت بوده‌اند و پس از محکومیت قطعی

به زندان قصر منتقل می‌شوند. سه ماه پس از واقعه گوه‌رشاد، وقتی فرزند محقق برای دیدن پدر به تهران می‌رود او را در بین رفقاییش آقایان صاحب الزمانی و بحرالعلوم قزوینی در بازداشتگاه شهربانی می‌بیند.^{۱۶} یکی از سیاست‌های منفور رضاخان، اطاله دادرسی بود. بسیاری از زندانیان در بلاتکلیفی به سر می‌بردند و برای محاکمه آنقدر در بازداشت موقت می‌ماندند که پس از اعلام حکم قطعی، می‌دیدند بیش از حکم‌شان در بازداشت موقت بوده‌اند. روحانیون زندانی نیز از این قاعده مستثنی نبودند؛ با این وجود پس از ارسال گزارش‌های مشهد، محاکمه روحانیون زندانی در تهران بر اساس آن گزارش‌ها که اغراق، دروغ و خلاف واقع در آن بسیار بود آغاز شد. در محکمه دیوان حرب اولیه (دادگاه بدوی) عبدالرضا خلعتبری دادستان ارتش، به عنوان مدعی العموم درخواست اعدام برای مسببین می‌کند، اما با ترور وی و پس از طی مراحل، برخی تبرئه و برخی به حبس محکوم می‌شوند. از بین چهار روحانی این نوشتار، در رأی نهایی دادگاه بدوی، عباسعلی محقق ابتدا به یک سال حبس و سپس تبرئه، محمد صاحب الزمانی به یک سال حبس، بحرالعلوم تبرئه و عجیب آن که طلبه جوان شیخ خلیل زنجانی به دو سال حبس محکوم می‌شوند.^{۱۷} البته این حکم از طرف دربار نقض می‌شود و مجازات سنگین‌تری برای آنها درخواست می‌شود و ۴ نفر از اعضای دادگاه بازخواست، برکنار و تخفیف درجه می‌شوند.^{۱۸}

در محکمه دیوان حرب ثانویه (دادگاه تجدید نظر) فضل الله زاهدی رئیس دیوان بود و پرونده به وسیله او پیگیری می‌شد. گفته‌اند موضع وی در این پرونده مثبت بوده^{۱۹} و مجازات سنگین رد و مجازات حبس جایگزین آن می‌شود.

شیخ عباسعلی محقق و آن دسته از روحانیون زندانی که پس از واقعه مسجد گوه‌رشاد به تهران منتقل شده بودند، تا ۲۹ آذر ۱۳۱۴ بازداشت موقت بودند و سپس به زندان قصر منتقل می‌شوند و در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۱۷ از زندان آزاد می‌شوند.^{۲۰} گو این که برخی روحانیون که بیش از ۶۰ سال داشته‌اند مانند بحرالعلوم و صاحب الزمانی زودتر آزاد می‌شوند.^{۲۱}

سختی‌های دوران زندان، برای روحانیون قابل تحمل بود، ولی خانواده‌های آن در مضیقه و سختی زیادی به سر می‌بردند و این برای آنها آزار دهنده بود.^{۲۲} با آزادی محقق و دیگران، دوران مشقت آمیز پس از زندان شروع شد. اقامت اجباری در تهران و آشفتگی اوضاع زندگی را سخت کرده بود، ولی این دوران نیز سپری شد.

سید محمد بحرالعلوم قزوینی

یکی از شعرای این دفتر شعر، سید محمد بحرالعلوم قزوینی است.^{۲۳} سید محمد بن هبه الله موسوی^{۲۴} قزوینی در سال ۱۲۹۶ق در قزوین متولد شد. نسب وی از طرف مادر به آل برغانی می‌رسد چه آن که در مقدمه یکی از کتاب‌های خود از خاله‌زاده‌اش میرزا ابوتراب مجتهد شهیدی نام می‌برد.^{۲۵} وی پس از تحصیلات مقدماتی در قزوین، در سال ۱۳۱۳ق برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت. به گفته خودش، وی قبل از عزیمت به اصفهان در قزوین مطول و ... تدریس می‌کرده است.^{۲۶}

اساتید وی در اصفهان آقا منیر بروجردی و ملا ابوالقاسم زفره‌ای بوده‌اند که نزد ملا ابوالقاسم، ریاضیات را فرا گرفته است.^{۳۷}

وی سپس برای ادامه تحصیل به نجف اشرف می‌رود و در درس آخوند خراسانی شرکت می‌کند.^{۳۸} وی پس از بازگشت به ایران با وقایع مشروطیت رو به رو می‌شود: پس از معاودت به ایران، داستان مشروطیت و موانع ناگفتنی و نانوشتنی، به ترک عناوین علمی و انحصار نتایج زحمات به موعظت و تصنیف و تألیف مجبورم ساخت.^{۳۹}

وی پس از مدتی به مشهد مقدس رفته و ساکن می‌شود. با توجه به آنچه گفته و وقایع مسجد گوهرشاد، وی از جمله علمای سیاسی آن روزگار بوده و در مقابل برخی حوادث واکنش نشان داده است. شاید آنچه درباره مشروطیت به آن اشاره کرده مخالفت باشد.

دیگر موضع سیاسی او درباره نهضت جنگل است. بحر العلوم به گواهی رساله کوتاهی که درباره نهضت میرزا کوچک خان دارد، مدتی در رشت و بندر پهلوی آن روز بوده و از نزدیک شاهد وقایع نهضت جنگل بوده است.^{۴۰} وی نسبت به میرزا و نهضت او به شدت بدگمان است و آن را بلشویکی و باعث ترویج کمونیسم در ایران و حتی تجزیه ایران می‌داند.^{۴۱}

اما فعالیت سیاسی مهم او شرکت در قیام مسجد گوهرشاد بوده است. وی در واقعه مسجد گوهرشاد از جمله منبری‌های مسجد بوده که دستگیر شده و محاکمه می‌شود و در زندان قصر حدود دو سال و نیم محبوس می‌شود و بعدها نیز بارها احضار می‌شود.^{۴۲}

بحر العلوم در زندگانی خود نوشتش ۳۸ کتاب و رساله از تألیفات خود را نام می‌برد و می‌افزاید: رسائل دیگری نیز ناتمام یا متفرق به قلم آمده، لیکن موانع از جمع و تدوین آنها تا کنون جلوگیری شده.^{۴۳}

سید محمد بحر العلوم، پس از مدت‌ها تحمل رنج و درد ناشی از زندان، در سال ۱۳۳۲ ش (۱۳۷۲ ق) در تهران فوت کرد و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.^{۴۴}

آیت الله بحر العلوم در قیام نقش برجسته‌ای داشته است و در بحبوحه کشتار، دستگیر می‌شود. یکی از شاهدان عینی می‌گوید: همین بحر العلوم قزوینی خیلی کارها کرده بود، خیلی مردم را تهییج کرده بود.^{۴۵} وی مضمون برخی سخنان بحر العلوم را چنین به یاد می‌آورد: من سید پیرمرد باید دختر عمویم را، زن علویه را سربرهنه دستش را بگیرم و به میان مردم ببرم. شماها راضی هستید؟^{۴۶}

وی شب یکشنبه در مسجد گوهرشاد بوده است. گفته‌اند اسدی نایب التولیه برای حفاظت علما، آنها را از کشیک‌خانه به دارالتولیه دعوت می‌کند.^{۴۷} اما سید بحر العلوم حین کشتار، خود را به کشیک‌خانه می‌رساند. گو این که محل تجمع علما در کشیک‌خانه بوده است. نجات که خود در آن لحظه در مسجد بوده، سعی کرده به کشیک‌خانه برود و به آنجا می‌رود. «مرا بردند عقب‌تر مثل یک صندوق‌خانه‌ای بود، بردند در آن جا. دیدم مرحوم بحر العلوم قزوینی آن‌جا هستند. ایشان معمم و منبری بزرگی بودند که در مشهد بودند، در تهران هم منبر می‌رفتند. ایشان هم پنهان شده بودند.»^{۴۸}

پس از مدتی که در کشیک‌خانه پنهان بوده‌اند نزدیک اذان صبح آنها را دستگیر می‌کنند و برای نماز

صبح در بازداشتگاه بوده‌اند.^{۳۹} جالب آن که در همان زمان، مأموران بین بهلول و بحرالعلوم اشتباه می‌کنند و فکر می‌کردند بهلول را دستگیر کرده‌اند؛ «هر کس می‌پرسید، می‌گفتند: این آقا بهلول است». ^{۴۰} شاید به همین دلیل بوده که سید محمد علی شوشتری گفته است: به فاصله چند قدم، چند نفر طلبه عمامه به سر که در مقدم آنها آقای بحرالعلوم قزوینی واعظ بود، مأمورین آوردند. بحرالعلوم اظهار می‌کرد: ما گناهی نداریم. به زور ما را برده‌اند. چرا به ما فحش می‌دهید و بد می‌گویید؟^{۴۱}

هنگام نماز صبح سید بحرالعلوم در بازداشتگاهی بوده که ۴۰۰، ۵۰۰ نفر دست و پا شکسته و شکم دریده از واقعه در آنجا بوده‌اند. سخت‌گیری از همین جا شروع می‌شود: «همه لباس‌های ما را گرفتند و یک پیراهن و یک پیژامه دادند. از مرحوم بحرالعلوم حتی بند شلوار را هم گرفتند».^{۴۲}

بازداشت شدگان را ابتدا به هنگ مشهد و سپس به تهران می‌برند. علما و کسانی که در قیام فعالانه شرکت نداشته‌اند تیره و آزاد می‌شوند، ولی کسانی که به رضاخان تلگراف کرده و او را توبیخ کرده بودند به اضافه کسانی که در تهییج مردم و رهبری آنها شرکت داشتند به همراه مسبین، دستگیر می‌شوند؛ تعداد روحانیون دستگیر شده بیش از ۲۵ نفر بوده است. بحرالعلوم و همراهان پس از انتقال به تهران، در شهربانی بازداشت موقت بوده‌اند. در این زندان بحرالعلوم، محقق خراسانی، شیخ محمد صاحب الزمانی و حسینی اصفهانی در یک سلول بوده‌اند.^{۴۳}

پس از محاکمه در تهران و انتقال به زندان قصر، بحرالعلوم و دیگران در یک بند بوده‌اند. همان گونه که پیشتر گفته شد، وی و صاحب الزمانی به علت کهولت سن، زودتر از بقیه آزاد می‌شوند.

آیت الله بحرالعلوم پس از آزادی، مانند بقیه مجبور به اقامت اجباری در تهران و امضای دفتر شهربانی بوده است. پس از آن نیز سال در تهران نزد پسرش که سرهنگ بوده، زندگی کرده و منبر می‌رفته است.^{۴۴} وی در این زمان، خیلی محترم بوده است.^{۴۵}

شیخ محمد صاحبی

شیخ محمد رشتی معروف به صاحب الزمانی و متخلص به صاحبی فرزند عبدالجبار، گویا در بین افراد فوق، از لحاظ سنی بر سه نفر دیگر مقدم بوده است اما اطلاعات زیادی از زندگی او نداریم. وی در اسناد واقعه گوهرشاد به محمد صاحب الزمانی و در منابع به شیخ محمد رشتی معروف بوده است. در باب وجه تسمیه او به صاحب الزمانی، شیخ علی اکبر نهانوندی در همان دوران، در عبقری الحسان، ماجرای تشرف او را نقل می‌کند و می‌گوید: جناب فخر الذاکرین، شیخ محمد رشتی از اجلا و اتقیای ذاکرین و والهین در ولا و محبت اهل بیت علیهم السلام، خصوصاً حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - است و به جهت کثرت ذکرش آن حضرت - عجل الله فرجه - را بر منابر و غیره به شیخ محمد صاحب الزمانی معروف است.^{۴۶}

ماجرای مربوط به حج وی در سال ۱۳۳۸ق است که پس از ماجرای به عراق می‌رسد و ده شب اول محرم را در کربلا در مجلس عزاداری میرزا محمد تقی شیرازی منبر می‌رود و سپس به خراسان می‌آید.^{۴۷} وی کتابی درباره امام زمان علیه السلام نیز داشته است.^{۴۸} صاحب الزمانی در تهران فوت کرده است.

یکی از شاهدان عینی او را صبح جمعه ۲۰ تیر دیده است و می‌گوید: قدری که آمدم آقای شیخ محمد صاحب الزمانی که از منبری‌های خوب بودند و در تهران مرحوم شدند مرا در خیابان دید و با هم سلامی به اشاره کردیم و رد شدیم.^{۴۹}

روز واقعه نیز صاحب الزمانی در مسجد گوهرشاد سخنرانی کرده است: عصر همین روز آقا شیخ محمد صاحب الزمانی منبر رفته، می‌گفت: مردم! ما با کسی جنگ نداریم. ما که قوه نداریم؛ ما می‌گوییم: با یک مشت مسلمان نباید این طور رفتار کنند. مردم! می‌دانم شماها هر کدام مفتش بکدیگرید.^{۵۰} وی کمی بعد نزدیک غروب آفتاب باز هم سخنرانی کرده است: در این حال، آقا شیخ محمد صاحب الزمانی بالای منبر بهلول ایستاد و شروع به نطق نمود.^{۵۱}

نکته جالب در بازجویی‌های صاحب الزمانی و بحرالعلوم قزوینی آن است که هر دو گفته‌اند ما را به زور به مسجد گوهرشاد برده‌اند.^{۵۲} صاحب الزمانی با آن که از سخنرانان مسجد بوده، در اعترافات خود گفته است روز جمعه وقتی سید زین العابدین سیستانی را به طرف مسجد می‌بردند مرا نیز به زور بردند و مجبور به سخنرانی شدم.^{۵۳} متأسفانه با فحص زیاد، به جز اسناد به جا مانده از واقعه گوهرشاد، مطلب دیگری درباره او یافت نشد.

شیخ خلیل زنجانی

شیخ خلیل تصویری زنجانی فرزند جبار که بیشتر به تصویری معروف شده، جوانترین فرد در بین این چهار نفر است. وی بر اساس یکی از اسناد باقی مانده، در آن زمان ۲۲ سال داشته^{۵۴} و طلبه‌ای مبتدی بوده که حتی عنوان محصل بر او گذاشته‌اند.^{۵۵} وی نیز پس از واقعه مسجد گوهرشاد دستگیر و به تهران اعزام می‌شود.^{۵۶} خود به خود وی نمی‌توانسته در ردیف شیخ عباسعلی محقق و دیگران در مسجد گوهرشاد نقش خطیب و منبری انقلابی را ایفا کند، اما طبق اعترافاتش، از روز پنجشنبه ۱۹ تیر در مسجد گوهرشاد بوده است.^{۵۷} طبق همین سند، وقتی درجه تقصیر مسببین را بر می‌شمارند، شیخ عباسعلی محقق و شیخ خلیل را جزو مقصرین درجه اول و صاحب الزمانی و بحرالعلوم را جزو مقصرین درجه دوم قرار می‌دهند.^{۵۸} گو این که شیخ خلیل از محرکین واقعه بوده و در آوردن علما به مسجد، سعی وافری کرده است به همین دلیل در دادگاه بدوی حکم وی از روحانیون سخنران بیشتر بوده است. جالب آن که وی پس از آزادی نیز مانند بقیه در تهران نمی‌ماند بلکه به سمنان تبعید می‌شود^{۵۹} و در آنجا تحت نظر بوده است.

آهین حصار زندان قصر

پس از بازداشت موقت در زندان شهربانی، زندان قصر جایی است که چهار روحانی مذکور در آنجا محبوس شدند. زندان قصر که به نام‌های قصر قجر یا قاجار نیز خوانده می‌شد، در اصل قصری به جای مانده از دوره فتحعلی شاه در شمیران تهران بود که به علت برج و بارو و دیوارهای بلند آن به پادگانی نظامی بیشتر شبیه بوده است. با روی کار آمدن رضاخان و احساس نیاز به زندان، قصر قجر برای این کار

در نظر گرفته شد. فیروز میرزا در خاطرات خود ذکر کرده که «این همان محبس جدیدی است که با هزاران زحمت و تعقیب خود من فکر تأسیس آن ایجاد و اعتبارات آن از مراحل مختلفه تصویب و به مصرف رسیده است». با این وجود، مکان یابی و معماری آن با مارکوف روسی بود^{۶۱} و محمد درگاهی رئیس تشکیلات نظمیه رضاخان کارفرمای ساخت آن بود. درگاهی معروف به محمد چاقو فردی بی رحم و شرور بوده که در کودتای سال ۱۲۹۹ با درجه یاوری یا سرگردی فرمانده ژاندارمری قم بود و در اواخر سال ۱۳۰۳ از طرف رضاخان به ریاست نظمیه تهران منصوب شد^{۶۲} و درجه سرهنگی گرفت. وی در سال ۱۳۰۸ قصر قجر را با ساخت و سازهای متعددی از شکل اولیه خارج کرد و اولین زندان معاصر ایران را به وجود آورد. جالب آن که خود وی از نخستین زندانیان قصر قجر بوده است.^{۶۳}

گفته‌اند «ساختمان قصر از سراسرین بتام و زندان فیلادلفیا الهام گرفته شده» بود.^{۶۴} این زندان در ۱۱ آذر ۱۳۰۸ با حضور رضاخان افتتاح شد. زندان قصر ۱۹۲ اتاق داشته که ۹۶ اتاق آن ۵ نفره و بقیه سلول‌های انفرادی بوده و ظرفیت ۸۰۰ زندانی را داشته است. این زندان بعدها به چنان شهرتی رسید که برخی زندانیان به اغراق نام باستیل ایران به آن دادند.^{۶۵}

زندان قصر در طول عمر خود پی در پی توسعه یافت و تا دهه ۵۰ نامدارترین زندان ایران بود. این زندان یک بند اصلی مشترک، سه بند بزرگ و پنج بند کوچک‌تر داشته است^{۶۶} که در حبسیه بحر العلوم قزوینی گفته شده ۹ کریدور دارد و بزرگ علوی نیز از ۹ کریدور آن نام برده است. ظرفیت اسمی آن ۸۰۰ نفر بوده، ولی در سال اول ۳۰۰ زندانی را در خود جا داد و در سال ۱۳۱۹ بیش از ۲۰۰۰ نفر در آن محبوس بودند که ۲۰۰ نفر آن سیاسی بودند.^{۶۷}

کریدور یا بندهای این زندان نیز ترکیب عجیبی داشته است. بند یک محل زندانیانی با محکومیت‌های کوتاه مدت، دزدان خردپا و عجیب‌تر از آن محکومین منتظر اعدام بود. بندهای پنج و شش محل خلافکاران عادی همراه با خطرناکترین آنها در کنده و زنجیر بود. بند هشت، با سلول‌های کوچکش به زودی به رجال زندانی چون وزرای پیشین، رؤسای عشایر و ورشکستگان اسم و رسم‌دار، تعلق گرفت که برخی دارای اتاق‌های خصوصی قابل دسترسی به سلول‌های مجاور بودند. زندانیان سیاسی بند مجاور، همان زندانیان بند هفت بودند. راهروهای بندهای هفت و هشت به باغ و حیاط راه داشت.^{۶۸} بند ۹ مخصوص مختلسین و محترمین بوده^{۶۹} که افراد سرشناس و برخی دیگر که رضاخان اموالشان را مصادره می‌کرد، در این بند با احترام و امکانات مناسب به سر می‌بردند.

بند دو و چهار نیز میزبان سیاسیون بوده است.^{۷۰} انور خامه‌ای که سه سال را در بند دو به سر برده، تفاوت‌های این بند با بند هفت را از زمین تا آسمان می‌داند. وی بند هفت را نسبت به بند دو بسیار بهتر و همراه با امکانات بیشتری می‌داند که در نظر وی آسایشگاه بوده است.^{۷۱}

به گفته وی، بند هفت مخصوص چند نفر از فعالین گروه ۵۳ نفر بوده که وضعیت مادی مناسبی داشته‌اند^{۷۲} و به قول پیشه‌وری بورژوا بوده‌اند اما در بند دوم، فقیرترین و بی‌چیزترین افراد ۵۳ نفر باقی ماندند.^{۷۳}

بند دوم موقعیت سختی تری داشته و برخی از سیاسیون قدیمی در آن بوده‌اند، از جمله فرخی یزدی شاعر معروف و حبیب الله رشیدیان.^{۷۴}

همچنین تعدادی از رجال دربار پهلوی مانند تیمورتاش و فیروز میرزا که نقش زیادی در حوادث آن زمان داشتند، گذرشان به زندان قصر افتاد. عبدالحسین دیبا و تعدادی از سران ایلات و عشایر مانند سردار اسعد، خانابا اسعد، صولت الدوله، علیمردان خان و ... از دیگر زندانیان قصر بودند که به مرور وارد این زندان شدند و اکثرشان با آمپول هوای پزشک احمدی یا نوشیدن جام زهر جان خود را از دست دادند.^{۷۵}

در کنار زندانیان سیاسی، سه سال قبل از حادثه مسجد گوهرشاد، یک روحانی دیگر دستگیر و مدت کمی به زندان قصر منتقل شده بود. آن فرد، میرزا طاهر تنکابنی (۱۲۸۰-۱۳۶۰ ق، ۱۳۲۰ ش) شاگرد مشهور میرزا ابوالحسن جلوه، نماینده مجلس و قاضی میرز دادگستری بود. وی با سابقه سه دوره نمایندگی مجلس، مقام شامخ علمی و قضای، در فروردین ۱۳۱۱ به علت ایستادگی در برابر رضاخان و واگذار نکردن زمین‌هایش در مازندران به او، دستگیر و مدت‌ها گرفتار شد.^{۷۶} وی ۲ ماه را در زندان قصر گذراند.

اما گروه ۵۳ نفر وقتی وارد زندان قصر شدند که روحانیون مسجد گوهرشاد پس از مدت‌ها کارشکنی عمال رضاخانی از زندان آزاد شدند و حداقل شکنجه هم‌نشینی با کمونیست‌ها را حس نکردند. هر چند با کمونیست‌های قدیمی زندان قصر برخورد داشتند.

در سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ تعداد ۲۰۰ نفر از کمونیست‌ها از قشرهای مختلف روانه زندان قصر شدند و تا سال ۱۳۲۰ در آن زندان بودند. گو این که قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی قصر این‌ها بوده‌اند.^{۷۷}

بنابراین روحانیون مسجد گوهرشاد مدتی با اینها در زندان قصر بوده‌اند. اما تعجب آن که کسانی مانند آوانسیان و پیشه‌وری که در این زمان در زندان بودند و خاطرات خود را نوشته‌اند، اصلاً اشاره‌ای به وجود این روحانیون نکرده‌اند. پس از آن نیز بزرگ علوی، انور خامه‌ای و احسان طبری که وارد زندان قصر شده‌اند هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند. گو این که اینها فقط خود را زندانی سیاسی می‌دیدند و با افکار خاص مارکسیستی که داشتند، حتماً اینها را مرتجع می‌دانسته و نقش اثرگذاری برای آنها متصور نبودند!

به طور کل در دوران پهلوی اول، مبارزه با کمونیست و جلوگیری از ترویج آن یکی از دغدغه‌های اصلی علما و روحانیون به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که بعدها نیز ادامه یافت. در بین روحانیون زندان قصر، حساسیت فوق العاده سید بحر العلوم قزوینی را نسبت به کمونیست، پیشتر متذکر شدیم؛ بقیه نیز بدین گونه بوده‌اند. بنابراین هیچ سختی بین آنها نبوده است.

آن گونه که زندانیان سیاسی نوشته‌اند در زندان قصر سختگیری زیادی می‌شده است. نبود کتاب و جلوگیری از ورود کتاب و روزنامه برای آنها سخت بوده است. هر چند که به گفته خامه‌ای، زندانیان بند هفت با توجه به وضعیت مالی مساعد، از طریق زندانبان‌ها روزنامه و کتاب وارد می‌کرده‌اند به گونه‌ای که یک روز هنگام تفتیش زندان، از باغچه آن ۷۰ جلد کتاب از زیر خاک بیرون کشیدند.^{۷۸}

جمع کردن پرموس - که برای گرم کردن غذا به کار می‌رفته - یکی دیگر از سختگیری‌های آن دوره و شاید بتوان گفت شکنجه بوده است؛ زیرا حیات آنها به غذای گرم بوده و جمع کردن آن زحمات زیادی

داشته است.

توهین به زندانیان و خانواده‌هایشان، شایعه پراکنی و ایجاد اختلاف در بین آنها، از بین بردن روحیه مقاومت و شکنجه‌های روحی از امور رایج در زندان بوده است.

افزون بر آن انواع بزه و خلاف در زندان رایج بوده، به طوری که قماربازی مرسوم بوده و خرید و فروش تریاک و سیگار کار روزمره بسیاری از زندانیان بوده است. در کنار این امر، سوء استفاده زندانبانان و رؤسای زندان از نیازهای زندانیان را نباید فراموش کرد. امری که رشوه‌خواری را در بین آنها رایج کرده بود و برای یک نخ سیگار یا یک کتاب، برخی مواقع قیمت را به چند برابر آن می‌رساندند.

اما مهم‌تر از همه عدم رعایت مسائل بهداشتی در زندان بود، چه از جانب زندانیان و چه مسؤولان زندان. وقتی یک بیماری مسری در بین زندانیان رواج می‌یافت، آنها که تحصیل کرده بودند، حتی در بین ۵۳ نفر که چند نفر پزشک بین آنها بود به دیگران کمک می‌رساندند، اما مسؤولان زندان از کمک به زندانیان فعال خودداری می‌کردند و آنها را به بهداری زندان نمی‌رساندند، یا داروی مورد نیاز را در اختیارشان نمی‌گذاشتند. بیماری رایج بین زندانیان قصر، تیفوس (حصبه) بوده و طبق گفته زندانیان، لیمو برای بهبودی آن بسیار مفید بوده، اما مسؤولان زندان نه تنها آنها را تهیه نمی‌کردند، بلکه وقتی خانواده زندانیان برایشان لیمو می‌آوردند مقدار خیلی کمی از آن را به آنها می‌دادند. چند نفر از زندانیان بر اثر ابتلا به حصبه جان خود را از دست دادند. در بین روحانیون زندانی، بحرالعلوم قزوینی به تصریح حبسیه زیبای خود، در مریضخانه زندان قصر بستری بوده و پس از رهایی از زندان نیز از بیماری و درد پا شکوه دارد؛ شیخ عباسعلی محقق نیز درد پا داشته^{۷۹} که در زندان تشدید می‌شود.

با این همه، روحانیون زندانی با توجه به روحیه و جایگاهی که داشتند از بسیاری از این امور برکنار بودند. آنها نه مانند سران ایلات و عشایر از شورشیان بودند، نه بزه اجتماعی داشتند و نه مرام کمونیستی داشتند که این آخری در آن زمان از همه بدتر بود؛ با این وجود سختی زندان اثر گذار بود. ناهمگونی بندها و وجود افراد مختلف با عقاید، آداب و رسوم و مشرب‌های مختلف باعث ناراحتی زندانیان می‌شد. شیخ محمد صاحبی در ص ۱۱۶، در قصیده‌ای در مدح امام رضا علیه السلام، به ایشان شکایت می‌کند که آیا رواست که در ردیف دزدان در زندان باشد؟

با توجه به آن که تعدادی از آنها پیر بودند و فردی مانند بحرالعلوم قزوینی هم سید بود و هم پیرمرد، احتمالاً سختگیری‌های زندان نسبت به آنها کمتر بوده است، به گونه‌ای که آیت الله بحر العلوم درباره یکی از تألیفات خود تصریح می‌کند: مواهب القدسیه در زندان تشکیل یافته و تدوین آنها بعد از خلاصی تکمیل شده است. و جز این‌ها در زندان چیزهای دیگر نیز نوشته‌ام و اشعار بسیاری انشاد کرده‌ام که بعضی از آنها مورد توجه ادباء قرار گرفته.^{۸۰}

استفاده از روش‌های رایج در زندان، مانند استفاده از کاغذ سیگار و ... امری رایج بوده است اما گویا در برخی دوره‌ها کاغذ و دیگر وسائل نوشتن در زندان وجود داشته،^{۸۱} و به اندازه‌ای در اختیار آنها بوده که می‌توانسته‌اند تألیفات خود را به سامان برسانند. میرزا محمد طاهر تنکابنی نیز وقتی در زندان قصر به دیدن

تیمورتاش می‌رود، در حال مطالعه کتاب شفا بوده است.

هر چند زندان برای آنها نیز سخت بوده، ولی به واسطه روحیه دینی که داشتند بسیاری از سختی‌ها را با صبر و تحمل می‌گذراندند. روحانیون نه اهل اعتصاب غذا بودند و نه شیفته استالین و مرام کمونیستی او. کمی بعد وقتی گروه ۵۳ نفر اعتصاب غذا کرد هیچ نتیجه‌ای نگرفت و در موارد مشابه نتیجه مهمی نمی‌گرفتند.

کمونیست‌های زندان قصر هر شب خواب استالین را می‌دیدند که به زودی آنها را نجات می‌دهد و داعیه سروری بر جهان داشتند و مرام کمونیستی را آخرین مکتبی می‌دانستند که بشر را نجات می‌دهد؛ مکتبی که روحانیون به شدت از آن متنفر بودند.

مهم‌تر از آن، توجه آنها به مسکو، برخی مواقع بوی خیانت می‌داد. بعضی از آنها چنان سرسپرده مرام کمونیستی بودند که مخالفتی با تقدیم کشور به استالین نداشتند؛ امری که برای هیچ کس قابل پذیرش نبود.

کمونیست‌ها دائم در زندان کتب مارکس را می‌خواندند و شیفته آن بودند؛ سرگرمی روزمره آنها، بحث بر سر دیالکتیک، بورژوا، استالین، مسکو و ... بود، اما روحانیون به جز انجام وظایف روزمره دینی، خود را با کتب دینی، تألیف و سرودن شعر سرگرم می‌کرده‌اند.

مرثیه‌های زندان قصر

زندان قصر با عمر کم خود، شهرت فراوانی به دست آورد؛ آن هم به علت زندانیان نام‌آوری بود که در خود جای داد. این نام‌آوران از سران سیاسی، نظامی، درباری، عشایر، آزادی خواهان و روحانیون بودند. در بین اینان و حتی زندانیان عادی، افرادی با ذوق و قریحه ادبی پیدا می‌شدند؛ البته با تفاوت درجه.

در بین آنها قوی‌ترین شاعر زندانی، فرخی یزدی بود که چند مرتبه در زندان قصر محبوس شد و مرتبه‌ای نیز همزمان با روحانیون این نوشتار بوده است^{۸۲} از طرف دیگر قوی‌ترین داستان نویس زندان قصر که کمی پس از روحانیون این نوشتار وارد زندان شد و برخی داستان‌های خود را در این زندان نوشت و پس از آن به اوج رسید، بزرگ علوی بود.^{۸۳}

آنچه اکنون مورد نظر است، سرودن شعر و به ویژه مرثیه و مدایح مذهبی می‌باشد. زندانیان سیاسی در خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده‌اند: بعضی از زندانی‌ها شعر هم می‌ساختند و این شعر به خوبی روحیه و طرز فکر آنها را روشن می‌کرد.

همان طور که بعضی با گفتن اشعار در وصف آزادی و مخالفت با حکومت سابق زندانیان را محظوظ و شادان می‌کردند بعضی دیگر به سبب گفتن اشعار در مدح مقامات دیکتاتوری منفور بودند. این اشعار و قصائدی که در تملق و مدیحه ساخته می‌شد خشم همه زندانیان را برمی‌انگیخت.^{۸۴} طبری از روزنامه‌نویسی یاد می‌کند که در زندان، ابتدا در مدح آزادی شعر می‌سرود و سپس در مدح شاه پهلوی شعر می‌گفت و امضا می‌کرد: غلام خانه زاد

شاید یکی از یادگاری‌های روحانیون برای زندان قصر، همین مرثیه بوده باشد. وقتی فیروز میرزا به زندان می‌افتد، از عزاداری محرم در بین زندانیان یاد می‌کند.^{۸۵} اگر حتی برپایی چنین شعائری در بین زندانیان مرسوم بوده، اما روحانیون زندانی تأثیر به‌سزایی در ترویج آن داشتند. این امر به خوبی از مرثیه این دفتر آشکار است. با این که اکثر مرثیه‌ها از شعرای دیگر است، اما باز هم نشانگر ترویج شعائر مذهبی در ایام ولادت و شهادت اهل بیت علیهم السلام به ویژه در ماه‌های محرم و صفر در زندان قصر است. اکثر روحانیون زندانی، خطیب و منبری بسیار توانمندی بودند که حافظه قوی در این راه به آنها خیلی کمک می‌کرد. آیات قرآن، حدیث، تاریخ، شعر، داستان‌های آموزنده و ... در حافظه آنها بود. در این مورد، مدایح مذهبی و مرثیه‌ها را در زندان قصر از حافظه فرا می‌خواندند و در ایام مناسب برای هم بندگان خود می‌خواندند. تنوع مرثیه‌ها و مدایح نشان می‌دهد در هر زمان مناسب با آن، عزاداری و مرثیه خوانی می‌کرده‌اند. در ماه‌های خاص مانند محرم و صفر اشعار مناسب با آن است و در ایام دیگر، مثل ۲۵ رجب - که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام است - اشعار و مرثیه‌ها نیز در همین زمینه است. افزون بر آن که با حال و هوای زندان نیز مناسبت داشته است.

با این که اکثر اشعار از کسان دیگری است اما چهار نفر روحانی مذکور گاهی خود نیز شعر می‌سروده‌اند. شیخ عباسعلی محقق قریحه شعری داشته است و دکتر محقق از اشعار نیکوی پدر خود یاد کرده‌اند^{۸۶} اما متأسفانه از او شعری در این دفتر نیست، تنها جایی که تصریح به نام او شده در ص ۴۲ در پایان شعری از میرزا حبیب خراسانی است.

با این وجود دو تک بیت زیر که گویی از دو رباعی است به همراه یک رباعی کامل از محقق خراسانی در کشکول تازه چاپ آقابرگ تهرانی به شرح زیر دست آمد.

للمحقق الخراسانی الخطیب بن المولی بمانعلی

رفتم و دل را به تو دادم گرو بی تو نیرزد دو جهان نیم جو

رفتم و دل کرد به کویت مقر بی تو هر آن دل مقررش در سقر

ایضاً له

گفتم به فلک قبله روی تو کجاست گفتا بنگر که چشم من قبله نامست

چشمش به نجف دوخت و با من گفت این قطب وجود قبله گاه دل ماست^{۸۷}

از شیخ محمد صاحب الزمانی با تخلص صاحبی قسمتی از یک قصیده در ص ۱۱۱ باقی مانده که در میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها است و به علت ناقص بودن نسخه، نیابردیم. البته در ص ۱۰۶ نیز قصیده‌ای با همان قافیه و ردیف در ولادت حضرت زهرا وجود دارد که آن هم از انتها ناقص است و معلوم نیست از کیست. از وی همچنین دو قصیده در صفحات ۱۱۵ - ۱۱۸ در مدح امام رضا علیه السلام و رثاء

حضرت زهرا سلام الله علیها وجود دارد که قصیده او در مدح امام رضا با تشبیه آن امام همام با حضرت موسی بن عمران (ع) شروع می‌شود و شاعر پس از تشبیه حرم امام رضا علیه السلام به طور، خطاب به امام رضا می‌گوید که در حریم طور تو بسیاری از دوستدارانت کشته و بسیاری دیگر به زندان افتادند و اکنون ما زندانیان مانند قبطیان که به موسی پناه آوردند به شما پناه آورده‌ایم. شاعر در این‌جا تلویحاً رضاخان را به فرعون تشبیه می‌کند و پس از آن، از امام رضا درخواست نجات از زندان دوساله می‌کند و اشاره می‌کند که ۴۰ سال در حرم، ثناخوان ایشان بوده است.

وی در قصیده دیگر در رثاء حضرت زهرا سلام الله علیها، خطاب به ایشان می‌گوید:

ای زوجه حیدر که توئی دخت پیغمبر
از لطف تو رواست که سوزیم به زندان؟
حق پدر و مادر وز حرمت شویت
بنمای مرخص همه اهل خراسان

در چند جا نام شیخ خلیل زنجانی وجود دارد. در ص ۴۸ مثنوی کوتاهی در وداع امام حسین علیه السلام وجود دارد که در انتهای آن نام شیخ خلیل زنجانی به تاریخ ۱۸ صفر ۱۳۱۶ وجود دارد. مرثیه از وی نیست. در ص ۱۰۳ مثنوی ناتمامی وجود دارد با تصریح «از منشادات آقا شیخ خلیل زنجانی» که در میدان رفتن حضرت عباس می‌باشد. این مثنوی دردلتنگی زندان، برای عزاداری سروده شده و ارزش شعری خاصی ندارد. باز در ص ۱۱۳ مثنوی کوتاهی در رثاء امام حسین وجود دارد که گویا از سروده‌های شیخ محمد صاحب الزمانی است، ولی در پایان، شیخ خلیل زنجانی از خوانندگان درخواست دعا کرده است. در بین چهار روحانی مذکور، از سید محمد بحر العلوم دو غزل و یک مثنوی ناتمام باقی مانده که ارزش شعری آن بر تمام اشعار این دفتر، برتری دارد. دو غزل قوی و با احساس که یکی در مریضخانه زندان قصر با حالی پریشان سروده شده و می‌توان این دو غزل را از حبسیه‌های درخشان معاصر به حساب آورد.

دو غزل یکی با مطلع:

سطلیح عصر ندانم در این دیار کجاست؟
که سازد آگهیم این آهنین حصار کجاست؟

و دیگری با مطلع:

حالی از جور فلک در قصر دارم زار زار
سینه از غم ریش و قلب بی‌قرارم پارپار
شروع می‌شود. وی در غزل اول، زندان قصر را به حصار آهنینی تشبیه می‌کند که حتی اگر باد هم در این حصار گرفتار شود، نمی‌تواند از آن رهایی یابد.
وی ۹ بند این زندان را ۹ خوانی می‌داند که اگر اسفندیار بیاید، باید به جای ۷ خوان، ۹ خوان زندان قصر را طی کند.

وی این ۹ بند را ۹ خوان نمی‌داند بلکه طلسمی می‌بیند که صد نفر مانند اسفندیار روئین‌تن هم در آن مقید و گرفتار می‌شوند. در این زندان، از چهار فصل فقط خزان وجود دارد و از چهار عنصر فقط آتش وجود دارد که آن هم برای کباب کردن دل زندانیان است.

شاعر در این غزل به حبس دو ساله خود اشاره کرده و از فراق یار می‌نالند و آرزوی آزادی می‌کند. وی در غزل دوم که با حال بیماری در مریضخانه زندان قصر سروده، از جور فلک، بیماری، ضعف و افسردگی خود یاد می‌کند که هر چند در ظاهر از رنج زندان، جان شیرین خود را از دست می‌دهد اما در واقع او قاتیل هجر یار است.

وی در زندگی خودنوشتش اشاره به سرودن شعر در زندان می‌کند و دیوان شعری نیز داشته است، ای کاش چند حبسیه دیگر از او در این دفتر شعر وجود داشت و شاید در دیوانش از این دست اشعار وجود داشته باشد. به هر حال بحرالعلوم قوی‌ترین شاعر در بین چهار روحانی مذکور است. می‌توان دو غزل او را با اشعار فرخی یزدی در زندان قصر مقایسه کرد. آنچه از اشعار او در این باره باقی مانده یکی قطعه معروف «ای دژسنگدل، قصر قاجار» بوده که متأسفانه از دست رفته است. چند غزل نیز در زندان قصر سروده که از همه محکم‌تر غزل زیر است:

ریز بر خاک فنا ای خضر آب زندگی	من ندارم چون تو این اندازه تاب زندگی
دفتر عمر مرا ای مرگ، سر تا پا بشوی	پاک کن با دست خود ما را حساب زندگی
خواب من، خواب پریشان، خورد من خون جگر	خسته گشتم ای خدا از خورد و خواب زندگی
بهر من آن زندگانی غیر جان کندن نبود	مرگ را هر روز دیدم در نقاب زندگی
مرگ را بر زندگی رجحان دهم زان رو که نیست	غیر چندین قطره خون، مالک رقاب زندگی
دفتر ایام را یک عمر خواندم فصل، فصل	حرف بی علت ندیدم در کتاب زندگی
لاله می‌روید ز خاک فرخی با داغ سرخ	خورده از بس خون دل در انقلاب زندگی ^{۸۸}

غزل دیگر فرخی با مطلع:

هیچ دانی از چه خود را خوب تزئین می‌کنم؟ بهر میدان قیامت رخس را زین می‌کنم^{۸۹}

در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ سروده شده و درست هم‌زمان با حضور آیت الله بحرالعلوم در زندان قصر بوده است. فرخی این غزل را شبی گفت که می‌خواست خودکشی کند و این کار را کرد اما نجاتش دادند. این غزل نیز حس و حال فرخی را در زندان قصر بازگو می‌کند. از سه غزل دیگر او در زندان قصر، یکی غزلی سیاسی و در انتقاد از رضاخان است،^{۹۰} دیگری غزلی است با مطلع:

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست بازگرد این عید از زندان که ما را عید نیست

وی این غزل را نوروز ۱۳۱۸ سروده است. فرخی در این زمان با برخی زندانیان سیاسی هم‌بند خود از گروه ۵۳ نفر به مشکل بر می‌خورد که آنها نیز مدتی با او قطع رابطه می‌کنند. این قطع رابطه در همین نوروز بوده و زندانیان سیاسی به بازدید او نرفته‌اند. موضوع دیگری که در این غزل مطرح شده، عفو عمومی است. در اواخر سال ۱۳۱۷ به مناسبت ازدواج محمدرضا و فوزیه، شایعه عفو عمومی در بین زندانیان رایج بوده و فرخی در انتهای غزل خود به آن اشاره می‌کند:

صحبت عفو عمومی راست باشد یا دروغ
از قضای روزگاران فرخی نومید نیست^{۹۱}
این غزل نیز حبسیه‌ای متوسط با انتقاد از اوضاع است. اما غزل او با مطلع:

به زندانِ قفس، مرغِ دلم چون شاد می‌گردد
مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد^{۹۲}

همانند غزل «ریز بر خاک فنا»، غزلی پر احساس و استادانه است. دو غزل سید محمد بحر العلوم را می‌توان با دو غزل فرخی مقایسه کرد. شاید فرخی استادانه غزل می‌سراید ولی دو غزل بحر العلوم حبسیه گرم و بیانگر حس و حال واقعی او در زندان قصر است جایی که می‌گوید:

در این عَرینه که شیران چو جوجه لرزاند
من ضعیف‌تر از جوجه را قرار کجاست؟

نکته دیگر درباره مرثیه‌ها این که قدیمی‌ترین تاریخ در این دفتر مطابق با ۱۳۱۵/۶/۲۸ و جدیدترین آن مربوط به ۱۳۱۶/۱۲/۱۴ می‌باشد. بنابر این از سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷ چیزی در دست نداریم. تاریخ اشعار مرتب نیست و برخی اشعار سال ۱۳۱۶ نخست آمده و بیشترین اشعار مربوط به سال ۱۳۱۵ است. بر حسب این تواریخ می‌توان نتیجه گرفت این دفتر در طول حدود یک سال و نیم فراهم آمده و در دست افراد مختلف گشته است. هر جایی که خالی بوده، آن فرد غنیمت شمرده و چند بیت شعر کتابت کرده است.

چند نکته

الف: متأسفانه این دفتر ناقص است و در چند جا افتادگی دارد. آنجایی که مثنوی یا قصیده ناقص بود و از ابتدا یا انتها افتاده بود، نیاوردیم. همچنین یکی دو جا به علت سستی بیش از حد و ریختگی متن، از آوردن اشعار آن خودداری کردیم. این مشکلات را در جای خود متذکر شده‌ایم.

ب: با این که شیخ عباسعلی محقق و شیخ خلیل تصویری زنجانی تا خرداد ۱۳۱۷ در زندان بوده‌اند، آنچه در این دفتر موجود است، فقط تا سال ۱۳۱۶ را دارد.

ج: در متن و پایان اشعار، سال‌ها به صورت شمسی ذکر شده و ماه‌ها قمری است. می‌دانیم که مطابق سال قمری، آن سال‌ها ۱۳۵۴ق - ۱۳۵۷ق بوده است؛ فقط در یکی دو جا ماه شمسی نیز ذکر شده است. د: اشعار به مرور به دفتر اضافه شده است. در جایی برای شیخ محمد صاحب الزمانی عبارت رحمة الله علیه را به کار برده است و می‌دانیم که وی در مهرماه ۱۳۱۶ از زندان آزاد شده است. آیا وی بلافاصله پس از آزادی فوت کرده است؟ قابل ذکر آن که قصیده قبلی آن نیز از وی است ولی چنین عبارتی ندارد. ه: خط متفاوت است و چند نفر آن را کتابت کرده‌اند.

و: دفتر شعر، ترتیب خاصی ندارد و مطالب دیگری در آن وجود دارد. از جمله شرح حدیث انا اصغر من ربی، یا بیان دلاوری مسلم بن عقیل و ...

در ص ۳۷ - ۳۹ نیز بخشی از یک معجزه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طور ناقص باقی مانده و این می‌رساند که اگر این دفتر به طور کامل در دست بود، می‌توانستیم آن را کشکول بنامیم که روحانیون زندان قصر هر کدام نکته‌ای، شعر، حدیث و یا مطلبی به ذهنشان می‌آمده یادداشت می‌کرده‌اند.

ز: اشعار و مرثیه‌های این دفتر از شعرای مختلفی است. در ص ۴۰ مناجات‌نامه‌ای از نظامی گنجوی آمده است، همچنین در ص ۴۲ غزلی در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام از میرزا حبیب خراسانی وجود دارد. یک مرثیه از ناصرالدین شاه دارد، اما بیشتر مراثی و مداحی‌ها از سید عباس جوهری متخلص به ذاکر است و مثنوی‌های دلنشین، پرحرارت و محتوا از صفی‌علی‌شاه اصفهانی است. مرثیه‌های مذکور، به عنوان نوحه در مجالس عزاداری خوانده می‌شده و از همان زمان مشهور بوده و اکنون نیز با گذشت زمانی نزدیک به ۱۰۰ سال، بسیاری از مداحان از این مرثیه‌ها استفاده می‌کنند. در زندان قصر این اشعار کاربرد داشته و در مراسم عزاداری به ویژه ایام محرم خوانده می‌شده و به تبع عزاداری می‌کرده‌اند.

اما میرزا حسن صفی‌علی‌شاه اصفهانی از عرفای قرن ۱۳ است. وی سوم شعبان ۱۲۵۱ ق در اصفهان به دنیا آمد و در تهران به ۶۵ سالگی در سال ۱۳۱۶ ق از دنیا رفت. وی آثار زیادی داشته که برخی از آنها منتشر شده است. وجه غالب مضمون شعر وی، به طور معمول عرفانی است. وی نه تنها در غزلیات و قصاید و ترجیعات آراء عرفانی خود را ریخته، بلکه در مدایح و مراثی مذهبی نیز این صبغه را فراموش نکرده است و در همین زمینه، مثنوی مستقلی به نام «زیده‌الاسرار» سروده که در اسرار شهادت و بیان وجه عرفانی حادثه عاشورا است؛ کاری که عمان سامانی در گنجینه‌الاسرار و چند نفر دیگر کردند.^{۹۳}

صفی‌علی‌شاه در این مثنوی «حادثه عاشورا را از بُعد عرفانی، اشراقی و ملکوتی تجزیه و تحلیل کرده و با قرائت عرفانی از فرهنگ عاشورا، حرکتی نو و جدید را در قلمرو شعر عاشورا آغاز کرده است».^{۹۴} گو این که عمان سامانی نیز از زیده‌الاسرار الهام گرفته است.^{۹۵}

پس از آنها نگرش عرفانی به حادثه عاشورا، جریان نیرومندی شد که شعرای زیادی در این وادی قدم زدند و خطبا و مداحان نیز از این اشعار استفاده زیادی کردند که تا کنون نیز ادامه دارد. انصاف هم آن که برخی از این اشعار، «آنی» دیگر دارد.

نکته فرعی آن که اشعار منتخب و گزینش شده است. هم از ذاکر و هم از صفی‌علی‌شاه بیت یا ابیات متعدد از یک قصیده یا مثنوی و غزل افتاده است که این امر پذیرفتنی است، زیرا روحانیون تمام این اشعار را از حافظه نقل کرده‌اند. البته شاید اشعار صفی‌علی‌شاه را عمداً گزینش کرده و اشعار صوفیانه را از مرثیه خارج کرده و نیاورده‌اند.

در برخی موارد به نام شاعر تصریح شده و در برخی موارد بدون ذکر نام، شعری از یک شاعر آمده که حتی الامکان با دیوان چاپی او مستند شد.

ح: این دفتر شعر از کتابخانه جناب حجت الاسلام و المسلمین علی صدرایی خوئی است که توسط استاد گرامی، جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر رسول جعفریان به دست این جانب رسید. تشکر وافر از هر دو استاد بر بنده واجب است و لطف‌های بی دریغ و بی در پی استاد جعفریان را قدر می‌نهم؛ دیر زیاد آن بزرگوار خداوند!^{۹۶}

مرثیه‌های زندان قصر

ص ۹ قسمتی از یک مثنوی باقی مانده، که در وداع امام حسین و حضرت زینب علیهما السلام است.

ایضاً در وداع حضرت زینب سلام الله علیها

مهربان خواهر من	زینب ای در شرف و مرتبه چون مادر من
مهربان خواهر من	مهربان خواهر محنت کش غم پرور من
نه فغان کن نه خروش	پیرهن کهنه ای ماه نوت حلقه به گوش
مهربان خواهر من	آنچنان آر که آگه نشود دختر من
ار به تمنای یزید	می شوم کشته من امروز از این قوم عنید
مهربان خواهر من	چون که از روز ازل خواست چنان داور من
لطمه بر روی مزین	جامه بر تن مدر و مویه مکن، موی مکن
مهربان خواهر من [۱۰]	بر سر نیزه اعدا چه ببینی سر من

مرثیه حضرت علی اکبر علیه السلام

ای تو نور بصر من، ولدی یا ولدی	غرقه در خون پسر من ولدی یا ولدی
جز تو ای نو ثمر من، ولدی یا ولدی	همه گل‌های جهان فصل خزان گشته خزان
به چه سان روی کنم بی تو سوی اهل حرم؟	ای پسر مغز سرت از چه بپاشید ز هم؟
خنجر سینۀ تو خلعت دامادی توست	مادرت منتظر عیش تو و شادی توست
ای تو نور بصر من، ولدی یا ولدی	غرقه در خون پسر من، ولدی یا ولدی

در مرثیه حضرت علی اصغر علیه السلام

بیا بستان که برد اصغر به روی دست من خوابش	بیا بستان که قبل از من نکرده هیچ پیغمبر
بیا بستان که جَدش ز آب کوثر کرد سیرایش	بیا بستان بده بر مادرش آخر
به یک ساعت دو قربانی، یکی اکبر، یکی اصغر	
که کرد این قوم مرا شرمندۀ اصغر [۱۱]	

در خرابۀ شام

می‌گفت با نسیم سحرگه زبان حال	زینب چه در خرابۀ بی سقف جای کرد
برگوی با حسین غریبم که کیف حال؟	باد صبا به کوی شهیدان چه بگذری

کنج خرابه منزل ما شد به شهر شام
خرما و نان به رسم تصدّق به ما دهند
یا مونسى تعال الى الاهل و العيال
بر ما کجا بود صدقات خسان حلال؟

ایضاً در مرثیه سید الشهداء

کرد با مرکب خود شاه بدین گونه خطاب
ذوالجناحا بشتاب
که فتاده است علمدار من از زین به تراب
ذوالجناحا بشتاب
مرکبا گاه تباهست و نه درنگ
ببرم جانب جنگ
که بود یکتن و هستند فزون، اهل عذاب
ذوالجناحا بشتاب
یاری از من طلبد آن که مرا بود معین
گردش چرخ بین
خانه صبر مرا سیل غمش کرده خراب
ذوالجناحا بشتاب
گام بردار که این یار و علمدار من است
یاور و یار من است
که برو تیر ببارند چه باران ز سحاب
ذوالجناحا بشتاب
که شود زود رسانی تو مرا بر سر او
انتقامش زعدو
گیرم و جان بستانم که دلم گشته کباب
ذوالجناحا بشتاب
شاهیازی که به صیدش چه به سرعت بدود
تا مرا خوخ شود
دلم از قتل برادر که مرا برده ز تاب
ذوالجناحا بشتاب
چون شهمنشه برسید و بر عباس نشست
گفت از غم بشکست
پشت من، پشت علی، پشت پیمبر ز عتاب
ذوالجناحا بشتاب
پر برآورده ز تیر و بدنش همچو عقاب
خانهام گشته خراب
زود بر خیز برادر برمت همچو شهاب
ذوالجناحا بشتاب
خواهرانم به حرم سوخته دل، گشته کباب
سوز دل بی تب و تاب
دلخون، خسته جگر، اشک بصر مثل سحاب
ذوالجناحا بشتاب [۱۲]

۱۷ صفر سنه ۱۳۱۶^{۹۷}

....

پس از آن افتادگی دارد تا ص ۲۱

از قول حضرت امیر مولای متقیان علیه السلام

أَنَا أَصْغَرُ مِنْ رَبِّي بِسِتِّينَ

معانی‌هایی که در این موضوع خیلی وارد آوردند بهترین و افضل آنها این است: عمده از ستتین قدم و وجوب است که عبارت باشد از واجب الوجود، نه رتبه نبوت الی آخر، چه آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث منزلت که از متواترات بین خاصه و عامه است که فرمود: یا اباالحسن! انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، کانه لباس نبوت پوشاک و خلعت ظاهریست در تن مبارک آن حضرت. بلندی درجه و رتبه مقام عالیه را نمی‌رساند و علاوه رتبه الوهیت، مرتبه‌ای نیست که در قبال شماره و اعداد در آید بلکه مراد از این دو صفت قدم ذاتی و وجوب ذاتی خواهد بود که وجوب ذاتی باشد و قدم ذاتی آنست که لا اول له باشد، یعنی فرمود: این دو صفت اولیت و آخریت را از خداوند متعال که لا اول له و لا آخر له است بردار، به عبارت آخری که قدم ذاتی و وجوب ذاتی مخصوص حضرت او باشد یعنی این دو صفت را از علی بردار و بعد از آن آنچه اخلاق حمیده الهیه است و اوصاف محمودیه ربّانیه است علی بن ابی طالب (ع) در این دارا باشد. یعنی در این دو صفت حضرت کوچکتر است.

زبان حال حضرت فاطمه زهرا (س)

ای شهنشاه ملک امامت	از غم من سر تو سلامت
و عده ما به روز ^{۹۸} قیامت	ای پسر عم! امان از جدائی
من که ^{۹۹} رفتم از این دار فانی	بعد مرگم بکن تا توانی
..... ^{۱۰۰} من مهربانی	ای پسر عم امان از جدائی ^{۱۰۱}
عرشه عرش داور شکسته	بلکه قلب پیغمبر شکسته
پشت پهلویم از در شکسته ^{۱۰۲}	ای پسر عم امان از جدائی ^{۱۰۳} [۲۲]

باز از ص ۲۳ تا ۳۶ افتاده است و از ۳۷ تا ۳۹ یکی از کرامات امام علی (ع) را نقل کرده که چون ناقص بود، نیاوردیم.

مناجات نظامی

به یارب یارب شب زنده داران	به امید دل امیدواران
به آب دیده طفلان معصوم	به سوز سینه پیران مظلوم
به آنهایی که در کشتی نشستند	چو کشتی شان شکست دل بر تو بستند
به بالین غریبان بر سر راه	ز پا افتادگان در بن چاه
به دور افتادگان از خانمان‌ها	به واپس ماندگان از کاروان‌ها

به آهی کز سر سوزی برآید
به دوردی کز نوآموزی برآید
به یارب یارب صاحب گناهان
به داور داور فریاد خواهان
بدان آیت که جان را زنده دارد
بدان حجت که دل را بنده دارد
به صاحب سرّی پیغمبرانت
به پاک آئینی دین پرورانت
به مجروحان دل پر خون نشسته
به محتاجان در بر خلق بسته
به قرآن و چراغ صبح خیزان
به باران بهار اشک ریزان
به توفیقی که باشد^{۱۴}
به تصدیقی که دارد زاهد دیر
به انعامی که بیرون از حسابست
به مقبولان خلوت برگزیده
به خلاق در حجابست
به معصومان آرایش ندیده
به هر طاعت که نزدیک صوابست
بدان نام مهین کز شرح بیشست^{۱۵}
بدان آه پسین کز عرش بیشست
نشاید راه بردن جز به تسلیم
به درگاه تو در امید وز بیم
شود هر یک تو را تسبیح خوانی
اگر هر موی من گردد زبانی
ز صد شکر، یکی ناگفته باشم
هنوز از بی زبانی خفته باشم
تو دانی، هر چه خواهی کن، تو دانی
اگر روزی دهی، ور جان ستانی
جهان و جان و روزی هر سه دادی
فلک در بستی و دوران گشادی
نده رنجی که من طاقت ندارم
من رنجور بی طاقت غبارم
گر از من ناید، آید از تو یاری
ز من ناید به واجب هیچ کاری
که انعام تو بر من هست بسیار
به انعام خودت دلخوش کن ای یار
که گر پوشم، تو خود پوشیده دانی
ز تو چون پوشم این راز نهانی
چه روزم در جهان پیروز گردان
خداوندا شبم را روز گردان
برون کن غم، نشاطم چیره گردان
غمی دارم هلاک شیر مردان
در این شب رو سفیدم کن چو خورشید
شبی دارم سیه چون صبح امید
از این گرداب غم بیرونم آور
تو رحمی بر دل خونینم آور
به فریاد من فریاد کن رس
توئی یاری کن فریاد هر کس
خلاصی ده مرا چون لعل از سنگ
ندارم طاقت این کوره تنگ
اغثنی یا غیث المستغیثین
ندارم طاقت تیمار چندین

روز جمعه ۲۳، ع ۲، ۱۳۵۶^{۱۰۷} [۴۰]

زبان حال حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها

به ماوای اسیران آمدی ای سر، صفا کردی
مگر از صحبت بیگانگان بابا تو رنجیدی
همینت بس وفاداری که هفتاد و دو قربانی
ز چوپ خیزران آزرده لبهایت، مگر بابا
گمانم میل پرسش داشتی از احوال طفلانت
ز خیل همرهانت دور بودی ای سر
ز بس خشکیده خون بر گیسوان عنبرآمیزت
ز ما دفع غم و اندوه هجران وفا کردی
که یاد آشنایان ...^{۱۰۸}
به صحرای بلا، لب تشنه در راه خدا کردی
ادای حکم حق را با لب معجز نما کردی
که در ویرانه بی سقف ...^{۱۰۹}
چه شد کز راه احسان گوشه چشمی به ما کردی؟
ندارد چشم رطافت که بیند روی گلگونت [۴۱]

پاره از منشادات آقای حاجی میرزا حبیب الله عارف مجتهد خراسانی رحمه الله علیه

بودند علی و ذات احمد
چون عهد وجود گشت معهود
آئینه شکافت از تجلی
یک شمع فروخت در دو روزن
عین هم و غیر هم چو حرفی
این نکته نه من ز خود سرایم
یک نور به بارگاه سرمد
چون مهد شهود شد مّمهد
یک جلوه بتافت در دو مشهد
یک روح شد از دو تن مُجسد
کش خوانی مدغم و مشدد
کش خوانده خداش نفس احمد^{۱۱۰}

در زندان قصر قلمی گردید، سنه ۱۳۵۶، ۱۸ شهر ربیع الاول^{۱۱۱}.

از یادگاری آقای آقا شیخ عباسعلی شهیر به محقق خراسانی [۴۲]

افراد حضرت قاسم علیه السلام

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد
چو بلبل شور افکنده به^{۱۱۲} آواز رجز خوانی
چنان آشوب افکنده در^{۱۱۳} آن صحرا ز خونریزی
هجوم آورد چون ظلمت ز هر سولشکر اعداء^{۱۱۴}
چه بی انصاف بودی آن جفاجویان سنگین دل
بس افسرده همچون گل ز سوز تشنگی اما^{۱۱۵}
همه گفت از ره تحسین، عجب وجه حسن دارد
به شوق نو گلی کو در [میان آن] چمن دارد
پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد
به صید شاهبازی حمله کو زاغ و زغن دارد
چه^{۱۱۶} جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد
تو گوئی چشمه کوثر در آن شیرین ذقن^{۱۱۷} دارد [۴۳]

بلی اندر کمین، دائم سلیمان اهرمن دارد
بگفتا تا به سمّ اسب کی همچون بدن دارد^{۱۱۸}
که مرغ روح شوق دیدن بایم حسن دارد
به کام آل حیدر سازد این چرخ کهن دارد^{۱۱۹}

فکندند از سریر زین سلیمان وار آن شه را
چه افتاد از سریر زین چه قاسم اندر آن میدان
مرا دریاب یا عمّاه ز روی مرحمت اکنون
خמוש ای ناصرالدین شه، یقینم شد که هرزهری
۲۸ شهریور، ۱۳۵۵^{۱۲۰} تمام شد در زندان قصر
التماس دعا دارم.

زبان حال حضرت امیر علیه السلام در سر قبر فاطمه سلام الله علیها

گل همیشه بهار چرا خزان شده‌ای؟
بر آر سر ز لحد، خشت متکای تو نیست
به دل خوشی حسین و حسن به خانه رویم
عزیز من حسنینت در انتظار تواند

چه گنج از چه به خاک سیه پنهان شده‌ای؟
تو زهره فلکی، زیر خاک جای تو نیست
ز جای خیز کزین سرزمین شبانه رویم
چه طفل‌های یتیم تو بیقرار تواند

۱۳۱۵، ۹ ربیع الاول

در زندان قصر قاجار [۴۴]

زبان حال در آخر وداع

بر سر بالین آن بیمار عشق
حال تو چونست؟ برگو ماجرا
حق سلامت می‌رساند، گو جواب
بر تو من بعد از تحیات و سلام
خلعت شاهی مبارک بر تو باد
مظهر من، مظهر غیب و شهود
از ازل زبینه زنجیر من
پس مبارک بر تو باد این سلسله
از زبان حق، بدون جبرئیل [۴۵]
دید حق را بر سر بالین خویش
مر علی را هشته بر سر تاج قرب
خود پیمبر بر علی، خود جبرئیل

شد طیب دردمندان یار عشق
کای طیب دردهای بی دوا
نک ز جا برخیز، نبود وقت خواب
ای علی! آورده‌ام از حق پیام
کای علیل من! تبارک بر تو باد
مالک الملکی و سلطان وجود
گردنت بود ای به قدرت شیر من
جز تو جانی را نبود این حوصله
چون پیام دوست بشنید آن علیل
برگشود از دیده حق بین خویش
احمدی برگشته از معراج قرب
خود پیام آورده خلاق جلیل

آن پیمبر از علی بر خاص و عام
شد علیل حق بلند از جایگاه
گفت کی درد غمت درمان من
دردمندی، ای خوشا بر حال او
گر تو پرسى حال بیماران غم
چون که زنجیر تو را من قابلم
من به زنجیر تو دارم افتخار
ناطق آمد نقطه ذات علی
کنز مخفی بود چون ذات علی
الغرض گردید یکجا منجلی

وین ز خود بهر علی دارد پیام
بوسه باران کرد خاک پای شاه
ای فدای درد عشقت جان من
که تو پرسى از کرم احوال او
بس^{۱۳۱} گوارا باشد این درد و الم
زیر این زنجیر خوش باشد دلم
شیر حق را نیست از زنجیر عار
شد علی برهان اثبات علی
گشت از ذات علی هم منجلی [۴۶]
نقطه ذات حسین اندر علی^{۱۳۲}

به عنوان یادگاری قلمی گردید، سنه ۱۳۱۵، ۲۴ شهر ذی القعدة^{۱۳۳}

ص ۴۷ و ۴۸ دو مرثیه وجود دارد. مرثیه ص ۴۸ با امضای شیخ خلیل زنجانی در تاریخ ۱۸ صفر سال ۱۳۱۶ است که به علت مشکلات متعدد مانند ریختگی، سستی بیش از حد و اشکالات شعری از آن صرف نظر کردیم.

افراد سوزش آور

از اشعار صفی الله شاه (ره)

چون که بحر لایزالی کرد موج
شاه عشق، آن مالک الملک فقط
در رکابش انبیا حاضر همه
او چه شمع و انبیا پروانه‌اش
او چو یوسف، انبیا پیراهنش
تا نماند غیر حق دمساز حق
کیست کین دم، دم ز منصوری زند
اندرین دشت بلا حق جو شود
در ره عشقم فنا گردد کنون
قطره را بگذارد و عمان شود

کار عشق لا ابالی یافت اوج
کرد در میدان، قیام اندر وسط
بر جمال لم یزل حاضر همه
پیش شمعش جان به کف پروانه وش^{۱۳۴}
او چو جان و آنها مثالی از تنش
بانگ هل من ناصری شد راز حق
ناصر بالذات را یاری کند؟
او همه حق گردد و حق او شود
مالک ملک بقا گردد کنون
جان دهد بهر خدا جانان شود^{۱۳۵}

اندربین صحرا شود نخجیر حق
 مشتری حق است بفروشید جان
 هر که جان او فدای من شود
 ترک جان کرد آن که جانانش کنم
 جان آن کامروز در راهم فداست
 چون نوای قبل موتوا ان تموت
 بود طفلی شیرخوار اندر حرم
 خورده از پستان فضل آن پسر
 ممکنات از عالم و آدم همه
 گرچه خوانند اهل عالم اصغرش
 بر امید جان نثاری آن زمان
 دست از قنذاق جان بیرون کشید
 آری آری! شیر حق است ای ولد
 بانگ برزد کی غریب نینوا!
 مانده باقی، بین ز اصحاب کرم
 نیست این معنی شگفت از کار عشق
 بانگ زد کای ساقی بزم الست
 شیرخوار عشق از امداد پیر
 شیرخوارم گر من، ولی شیر حقم^{۱۲۸}
 اندکی گر شیر جانم هی کند
 شیرخوارم، لیک شیرم مست شد
 صید معنی شد شکار پنجه‌ام
 عزم کوی دوست چون داری بیا
 قابل شاه، ارمغان کوچک است
 مختصر تر تحفه به، یار تو را
 نزد شاهان تحفه اندک‌تر خوشست
 گوهری بر پیش شاه، ارمغان

پس شود در بیشه جان شیر حق [۴۹]
 نیست در سودای حق بالله زیان
 جان جان حضرت ذوالمن شود
 عالم و آدم ثنا خوانش کنم
 جان نواز انبیا و اولیا است
 شد بلند از نای حی لا یموت
 کافرینش را پدر بد در^{۱۲۶} کرم
 شیر رحمت، طفل جان بوالبشر
 از دم جان پرورش یک دم همه
 من ندانم جز ولی اکبرش
 خویش را افکند از مهد امان
 بندهای بسته را از هم درید [۵۰]
 آن که در گهواره اژدها درد
 نیستی بی کس هنوز، این سو بیا
 شیرخوار خسته جانی در حرم
 تو ندانی، چون نداری بار عشق^{۱۲۷}
 شیرخوار از کودکی شد می پرست
 شد ز بوی باد مست و شیرگیر
 زهره شیران بدرد ز ابلقم
 شیر گردون، شیر جان را قی کند
 چرخ در میدان عزم پست شد
 هین بیا کز زخم هجران رنجه‌ام
 ارمغانی بر به درگاه خدا [۵۱]
 کو به قیمت بیش و در وزن اندکست
 می‌کند سنگین ز او بار تو را
 که توان بگرفت پیش شه به دست
 کو سبک وزن است و در قیمت گران

نزد خسرو زرّ دست افشار بر
عیب نبود شاهم ار گیرد به دست
بر به دستم، نیست پائی چون مرا
دست آن دارم که گیرم دامن
سوی میدان، جان توانم باختن
تیر عشقت را سپر سازم گلو
خالق اصوات، بانگ آشنا
آمد آواز علی، شه را به گوش [۵۲]
کاشنا داند صدای آشنا
تا از آن صاحب صدا جوید اثر
گشته در خرگاه هستی دست و بار
روی همّت سوی قربانگاه کرد
آیت کبرای حق شد جلوه‌گر
بود در جسم پلید حرمه
در گلوی شیر حق‌نژادی جا گرفت^{۱۳۰}

ارمغان این لؤلؤ شهوار بر
شاهباز وحدتم من در نشست
غیر دستت نیست جایی چون مرا
نیست دست از بهر دفع دشمنت
گر که نتوانم به میدان تاختن
گر ندارم گردن شمشیر جو
چون شنید از گوش غیبی بی‌صدا
عشق بر پیغام اصغر شد سروش
آشنا بر گوش شه خورد آن صدا
تاخت سوی خیمه‌گه بار دگر
دید کاصغر کرده عزم آن دیار
برگرفتش چست^{۱۳۹} و عزم راه کرد
چون به میدان بر سر دست پدر
جان نمرود شقی گفتمی همه
تیر او چون کفر او بالا گرفت

تمام شد ۱۲ شهر شعبان سنه ۱۳۱۵^{۱۳۱}

زبان حال زینب مظلومه سلام الله علیها با باد صبا

برو سوی گلستان کن گذاری
زبان حال من با حال افکار
پس آن‌گه این پیامت داد زینب
گذر کن سوی گلزار حجازی
بین پژمرده گلزار پیمبر
دلخ پر خون ز بهر شاه دین است
به من همراهی از بهر خدا کن
که ما هر دو ز غم بشکسته بالیم
میان ما و تو فرقت بسیار

بیا باد صبا از راه یاری
بگو با بلبل شوریده زار
که ای بلبل سلامت داد زینب
که بگذر از گلستان مجازی
بیا در کربلا با حال مضطر
بیا بلبل که روز اربعین است
دمی از باغ رو در کربلا کن
بیا تا ما و تو با هم بنالیم
ولی میدان یقین ای بلبل زار

گل تو سر سوی افلاک برده
گل تو شادمان از زندگانی
گل تو در برش طفل صغیرش
گل تو سایه شمشاد دارد
گل تو سرفراز از شاخ‌ها شد
گل تو زینت دست شهان بود
گل تو گر قرین با خارها شد
گل تو جا به طرف بوستان کرد
گل تو همنشین با باغبان است
گل زینب گهی زیب سنان بود
چو ذاکر بلبل این گلستانست
۱۸ شهر رجب المرجب ۱۳۱۵^{۱۳۵} قلمی گردید.

گل من سر به زیر خاک برده
گل من نا امید از نوجوانی^{۱۳۳} [۵۳]
گل من داغ اکبر کرده پیرش
گل من قاسم داماد دارد
گل زینب سرش از تن جدا شد
گل زینب به دست ساربان بود
گل من زیر سم اسب‌ها شد
گل من روی خاکستر مکان کرد
به زیر سایه سرو روانست
گهی در زیر چوب خیزران بود
از آن رو با من و تو در فغان است^{۱۳۴}

زبان حال حضرت سکینه خاتون سلام الله علیها سر نعش پدر

چون سکینه آمد اندر قتلگاه
آن یتیم بی‌کس خونین جگر
کای پدر بعد از تو بی‌یاور شدم
ای پدر جان! چون تو رفتی از برم
کوفیان کردند بی‌جرم و گناه
گشته نیلی صورت نیکوی من
ای تن عربان بگو پس کو سرت؟
گو چرا ای زینت عرش برین
ای پدر جان کو سپاه [و] لشکرت؟
ای پدر کو اکبر ناشاد تو؟
کاش این لشکر مرا مهلت دهند
تا برایت گریه و زاری کنم
می‌روم من جانب شام خراب

دید افتادست بی‌سر جسم شاه
راز دل می‌گفت با نعش پدر
دستگیر فرقه کافر شدم
شامیان از سر بردند معجرم
پیکرم از ضرب کعب نی سیاه
بس که سیلی شمر زد بر روی من
از قفا کی سر برید از پیکرت؟
بی کفن افتاده‌ای روی زمین؟
کو علمدار و معین و یاورت؟
گو چه شد آن قاسم داماد تو؟
آن قدر امشب مرا فرصت دهند
بر سر نعشت عزاداری کنم [۵۵]
لیک یک غم کرده جانم را کباب

ترسم امشب اندر این دشت بلا
ساربان دستت کند از تن جدا
در عزایت ای شهید بی گناه
ذاکر غمدیده دارد اشک و آه^{۱۳۶}
قلمی گردیدسنه ۱۳۱۵، ۱۹ شهر رجب^{۱۳۷}
التماس دعا دارم.

در معنی کریمه یا ایها المزمَل

احمدا از سر بیفکن دلِق را
بر ولای مرتضی خون خلق را
احمدا از سر بینداز این گلیم
خلق را خون بر صراط مستقیم
راز کم پوش ای بشیر بی نظیر^{۱۳۸}
امر ما را بر صغیر و بر کبیر
گو تو، خواه آن رد بود خواهی قبول
گر نگوئی، نی نبی، نی رسول
احمدا اجسام ثابت جان کجاست؟
بی تولای علی ایمان کجاست؟
احمدا گر مهر او باعث نبود
مر^{۱۳۹} قدم را سودی از حادث نبود
من نکردم خلق تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم
جود من موقوف مهر مرتضی است
طالب حیدر رهین جود ماست [۵۶]
گر نبود اظهار فضل حیدرم
در نظر حاجت چه با پیغمبرم
احمدا من بر خلائق مشفقم
خلقشان کردم که ربّانی کنم
اوست ربّانی که حیدر دوده است
نی عبث جان بدهم و فانی کنم
احمدا ظاهر نما اسرار عشق
ور نه جانشان در بدن بیهوده است
از شریعت این ولایت مقصد است
گو نبینند اعمیان انوار عشق
از شریعت این ولایت مرتد است^{۱۴۰}
قلمی گردیدسنه ۱۳۱۵، ۱۹ شهر رجب^{۱۴۱}

زبان حال سیدالشهداء (ع) در مصیبت علی اصغر (ع)

شه دین گفت که ای نور دو چشم تر من
شیرخوار اصغر من
کشته راه خدا، غرقه به خون اصغر من
شیرخوار اصغر من
آب از تیر جفا خوردی و سیراب شدی
یا که در خواب شدی [۵۷]
برده خاموشی تو یکسره هوش از سر من
شیرخوار اصغر من

گلوی نازک خشکیده تو شیر نداشت
کاش این تیرزدی حرمه بر حنجر من
مادر زار^{۱۴۳} تو در خیمه بود چشم به راه
بی خبر آنکه شدی کشته تو اندر بر من
با چنین حال تو را گر ببرم سوی رباب
گر بپرسد چه گنه داشت علی اصغر من
از غم مرگ علی اکبر گل پیراهنم
غم مرگ تو زد آتش به دل مضطر من
بود امیدم که تو فارغ شوی از رنج و محن
تا شوی مونس صغرای حزین دختر من
جز یک نفر^{۱۴۴} مونس و غمخوار نمانده است مرا
نیست جز زینب و کلثوم کسی یاور من

قلمی گردید در زندان، سنه ۱۳۱۵، ۲۹ شهر رجب^{۱۴۶}

زبان حال امام علیه السلام با لشکر کوفه و شام

ای ستمگر فرقه بی ننگ و نام
از چه می‌گیری بر من کار تنگ
چون شما کشتید یاران مرا
اکبرم را غرقه در خون ساختید
یک نفر دیگر ندارم دستگیر
آن هم از سوز عطش کردست غش
مادر او را به پستان شیر نیست
گر گنه کارم من ای بی‌دین سپاه
قتل من گر با لب عطشان رواست
هر چه زاری کرد سبط بوتراب
در جواب آن شهنشاه زمان^{۱۴۷}
تیر کین چون از کمان او گذشت
ای سپاه کوفه و ای اهل شام
من مسلمانم نه از اهل فرنگ
جمله اسحاب و جوانان مرا
دست عباسم ز تن انداختید
مانده‌ام من با همین طفل صغیر
عاقبت می‌میرد از سوز عطش [۵۹]
تشنگی را غیر از این تأثیر نیست
شیرخواره طفل، کی دارد گناه؟
طفل کشتن در همه ملت خطاست
غیر یک تن کس نداد او را جواب
حرمه تیری نهاد اندر کمان
آمد و بر حنجر اصغر نشست

اصغر از تیر جفا سیراب شد
زین مصیبت آسمان چون خون گریست
بر سر دوش پدر در خواب شد
چشم عالم چشمه جیحون گریست
پس روا باشد که گرید زار زر
دیدة ذاکر چو ابر نوبهار^{۱۴۸}

قلمی گردید در زندان، ۱۳۱۵، ۲۹ شهر رجب^{۱۴۹} [۶۰]

باز چند برگ افتاده و از ص ۶۷ شروع می‌شود. چند بیت از انتهای یک مثنوی در ابتدای صفحه وجود دارد. ما از مثنوی شهادت علی اکبر (ع) شروع می‌کنیم.

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

چون علی اکبر شهید کربلا
دید کان سلطان اقلیم وجود
مانده همچون ذات خود فرد و وحید
شاه را چون دید تنها آن جناب
گفت کی سلطان ملک جان و دین
شوق^{۱۵۰} عشقت سوخت یک جا خرمنم
هر که در راه تو سر داد آن ولی است
من علیم در تو لیکن دانیم
باز هشتم^{۱۵۲} بر تو کار خویش را
ره رو اینک جان من در راه توست
آمدم تا از تو گیرم رخصتی
سر چه بالا کرد، آن رب غفور
از دو عالم دست و دل برداشته
آتشی در^{۱۵۴} دل ز عشق افروخته
گفت شاهش کی در دریای عشق
رو که هستم من به دل دمساز تو
چون علی در ذات شاه ذو العلا
سوی میدان شد روان بهر ستیز
آن ز حق بیگانگان بد پسند
نور چشم انبیاء و اولیا
خالق جان، مالک غیب و شهود
جمله اصحابش ز تیغ کین شهید
ترک مستی کرد و آمد نزد باب
واصلان را منزل حق الیقین [۶۷]
سالک راه فنایت نک منم
ترک سر کردن کنون کار علی است
فانیم گر لایق آن دانیم^{۱۵۱}
کار با مولا بود درویش را
واقف از حال دل^{۱۵۳} آگاه توست
خضر راه عشقی، اینک همتی
سالکی را دید غرق بحر شور
هر چه را جز حق، عدم انگاشته
ماسوی را از جمله دردی سوخته
مظهر حسن، آیت آرای^{۱۵۵} عشق [۶۸]
تا به منزل همدم و همراه تو^{۱۵۶}
شد فنا اندر فنا اندر فنا
جسم خود را کرد وقف تیغ تیز
کاهل شرع و قاری قرآن بُدند^{۱۵۷}

بهر قتل حق ز هر سو تاختند
جسم حق [چو] از کینه اهل هلاک
اسب او^{۱۵۸} یعنی عقاب تیزپی
احمدی را دید کز^{۱۵۹} میدان رزم
شسته یک جا دل ز نقش ماسوا
در میان آن تکثر واحد است
شد سوی افلاک وحدت رهسپر
چون [حسین] آواز ادرك یا ابا
دید نبود در جهان از وی اثر
زد صدا او را به آواز جلی
گفت ای شه در بیابان بلا^{۱۶۳}

کین حق را ظاهر از دل ساختند
گشت از شمشیر و خنجر چاک چاک
کاو ره معراج بس بُد کرده طی
عزم معراجش^{۱۶۰} بدل گردیده جزم
دل ندارد با کسی غیر از خدا
صد هزاران زخم بر وی وارد است
برد از میدان کثراتش^{۱۶۱} به در
زو^{۱۶۲} شنید آمد به میدان و غا
گشت هر سو در سراغش رهسپر
کت نینم از کجائی یا علی؟
نیستم دیگر مکان و حدّ و جا^{۱۶۴}

قلمی گردید به عنوان یادگاری، سنه ۱۳۱۵، ۲۴ شهر ذی القعدة^{۱۶۵} [۶۹]

در بیان میدان داری حضرت ابوالفضل العباس (ع)

قبله اهل وفا شمشیر حق
حضرت عباس کامد بر صدق^{۱۶۶}
بر حسین از یک صدای العطش
دست هشت و سوی حق بی دست رفت
دید عباس آن که دین را شد پناه
ز العطش برپا است بانگ کودکان
کی شه بی مثل و بی انباز و یار
ز ابر عشقت بر سرم بارش گرفت
شاه فرمود: ای علمدار سپاه!
رشته ایجاد اندر دست دوست
رشته امکان تو را باشد به مشت
گفت از غیر تو دل برداشتم
بر تن من دست و بر دستم علم

فارس میدان قدرت شیر حق
بر یدالله فوق ایدیم ز حق
دست و سر را کرد با هم پیش کش
اشتر کف کرده تا حق مست رفت
گشته قحط آب اندر خیمه‌گاه
آمد اندر نزد شاه انیس و جان
گشته ام در راه عشقت دست و بار
کشت زار هستیم آتش گرفت
آفرینش را توئی پشت و پناه
شش تعین، کسر لوح شصت دوست
مر مرا خود هم تو یاری هم تو پشت [۷۰]
هر دو عالم را ز کف بگذاشتم
العطش و آن گه بپا ز اهل حرم

دست عباس ار نباشد صف شکن
گر علم باشد مرا زین پس به دست
گر فتد دست علمداریت چه غم
نک^{۱۶۷} علم را جانب میدان زخم
سوی میدان بلا تازم سمند
مر توان بردن ز یمن بیرقت
در میان عاشقان پاکباز
خوش ز خون خویش از میدان جنگ
سرخ‌رنگی مر علم را آبروست
چون علم گردید از خون سرخ‌رنگ
سرخ روئی علتش منصوریت
تا مرا دست علم بگیرتن است
چون فتد دست علم‌گیر از تنم
سرخ‌رو برگردم از میدان جنگ
گر نیفتد از بدن در عشق یار
سر که در عشقت نگردد پیش جنگ
سینه کز عشقت نشان تیر نیست
رفتم اینک هم‌متی خواهیم ز شاه
این بگفت و بحر جانش کرده جوش
کوفیان را هم به آواز جلی
کاین حسین، ای قوم مرآت خداست
گر شما را حجت این قرآن بود
خاصه مهمانی که ذوالقرباست او
جنگ با مولای عالم از چه رو؟
شد علی با ذوالفقار حیدری
حضرت عباس میر خافقین
ذوالفقار آورد بیرون از غلاف

بهر یاری تو، گو نبود به تن
مر علم را نام من باشد شکست
گو نیاید مر شکستی بر علم
گر شوم بی دست، بر کیوان زخم
نام خود را^{۱۶۸} چون علم سازم بلند
گوی نام از عاشقان مطلقیت
چون علم گردم به عالم سرفراز
بازگردانم علم را سرخ‌رنگ [۷۱]
هر ظفر یابد به جنگ، او سرخ‌روست
روسفید آید علمداریت ز جنگ
رنگ^{۱۶۹} زرد آثاری از رنجوریست
مر علم را ننگ از دست نیست^{۱۷۰}
خود به منصوری علم را ضامنم
هم علم را سازم از خون سرخ‌رنگ
دست باشد بر بدن بهر چه کار؟
سر مخوانش، هست بر تن بار ننگ
سینه نبود آن، حصیر کهنه‌ایست
بلکه آرم آبی اندر خیمه‌گاه [۷۲]
شد به میدان، مشک بی‌آبی به دوش^{۱۷۱}
پس^{۱۷۲} نصیحت کرد عباس علی
حاسد او حاسد ذات خداست
فرض حقی اکرام بر مهمان بود
بر تمام ماسوا مولاست او
می‌نشاید با خدا شد جنگ‌جو^{۱۷۳}
باز اندر جنگ قوم خیبری
بهر نفی غیر، اثبات حسین
با مخالف گشت سرگرم مصاف

هر چه را غیر از حسین انکار کرد
پشت کردند آن گروه دیو کیش
چون که در دریا نهیب آرد نهنگ
می‌شد افزون گر نهیب آن جناب
الغرض چون ساحت میدان همه
چشمه فضل و کرم، بحر حیات
مشک را پر آب کرد و بازگشت
پاس اکرام و وفا را آن جناب

بر فرار، آن قوم را ناچار کرد
شیر قدرت، گلّه را انداخت پیش [۷۳]
کی بود دهموس^{۱۷۴} را جای درنگ
زهره شیر فلک می‌گشت آب
گشت خالی ز اجتماع آن رمه
روی رحمت کرد بر آب فرات
سوی خرگه شاه میدان‌تاز گشت
تشنه لب برگشت از دریای آب^{۱۷۵}

قلمی گردید در زندان مرکزی، سنه ۱۳۱۵، ۱۹ شهر رجب المرجب.^{۱۷۶}

التماس دعا دارم. [۷۴]

زبان حال حضرت موسی بن جعفر

شنیدستم که در زندان هارون
به روی خاک زندان مسکنش بود
رخ از اشک روان پر زاله می‌کرد
گهی اندر تضرع بود و زاری
که یارب تا کی در کنج زندان
الهی تا کی از جان سیر باشم
الهی چون توئی آگه ز حالم
که ای نور دل و سرو روانم
بیا بابا که وقت احتضارست
شتابی کن به وقت جان سپردن
برو سوی وطن یک دم گذر کن
زبان حال من با حال افکار
که ای معصومه! فریاد از جدائی
بگو باب تو اندر شهر بغداد
خدایا ذاکر شوریده زار

امام هفتمین با حال محزون
غل و زنجیر اندر گردنش بود
ز شور^{۱۷۷} زهر از دل ناله می‌کرد
گهی در گریه چون ابر بهاری
بمانم زار و تنها چون غریبان
اسیر این غل و زنجیر باشم
بکن آسوده از رنج و ملالم
کجائی ای رضا آرام جانم؟!^{۱۷۸}
به راهت چشم من در انتظارست
بیا بردار زنجیرم ز گردن
ز حال من عیالم را خبر کن^{۱۷۹}
بگو با دخترم معصومه زار
دریغ از غربت و داد از جدائی [۷۵]
به زیر کننده و زنجیر جان داد
بود اندر عزای من عزادار

به وقت مرگ او را دادرس باش
به روز محشرش فریادرس باش^{۱۸۰}

به عنوان یادگاری قلمی گردید.
التماس دعا دارم از خوانندگان.

زبان حال حضرت موسی بن جعفر (ع)

موسی کاظم آن شاه خوبان
با مسیب دم دادن جان
این سخن گفت با آه و افغان
ای مسیب امان از غریبی
ای مسیب! دم آخرین است
مکا خاک و بستر زمین است
مردن اندر غریبی چنین است
ای مسیب امان از غریبی
گر چه از زهر کین بی‌قرارم
دیده بر راه و در انتظارم
گر چه در حالت احتضارم
گر به حالم ترحم نمائی
وقت مردن زخم دست و پائی
کو رضا تا گیرد برایم
یا ببندد دمی چشم‌هایم
ای صبا رو به سوی مدینه
بی پدر ماندی اندر مدینه
در عزای من زار و بی یار
اشک ریزد چو باران به رخسار
قلمی گردید در زندان مرکزی، سنه ۱۳۱۵، ۱۹ مهر/۲۵ رجب^{۱۸۲} [۷۷]

زبان حال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

موسی کاظم در کنج زندان
از زهر هارون قلبش پر از خون
از زهر هارون قلبش پر از خون
گه در سجود و گه در تضرع
گاهی به حسرت کردی نظاره
چون آرزوی روی پسر داشت
با چشم گریان آن شاه خوبان
وز جور گردون حالش پریشان
گه در مناجات با حی سبحان
سوی مدینه با آه و افغان
با او می‌گفت کای راحت جان

بابا بیا و بنگر به حالم
در شهر بغداد جان می‌سپارم
نشنیده هرگز جز من به عالم
در انتظارم تا تو بیائی
یکبار دیگر رویت بینم
با دختر من معصومه زار
جای تو خالیست در وقت مردن
دیدار ما و تو ای حزینه
ذاکر شب و روز چون ابر نیسان
گاهی برای موسی کاظم
قلمی گردید سنه ۱۳۱۵، ۲۵ شهر رجب.^{۱۸۵}

کز ظلم هارون وز جور عدوان
در زیر زنجیر، همچون غریبان
شاهی دهد جان در کنج زندان
گیری سرم را بر روی دامان
وانگه سپارم جان را به جانان [۷۸]
بر گو که فریاد از درد هجران
چشمم بیندی از راه احسان
روز قیامت در خلد رضوان
ریزد ز چشمان اشک فراوان
گاهی برای شاه شهیدان^{۱۸۴}

علی اصغر

به تیر حرمله گفتم با فغان [و] خروش
جواب داد که از دوست بود پیغامی
چه کرده علی اصغر که شد ز گریه خموش
رساندمش ز ازل، لب بیست، شد خاموش

زبان حال سیدالشهداء

ساعتی صبر کن از خیمه بیاید زینب
دادن جان و سر امروز مرا سهل بود
تا ببندد ز ره مهر دو چشم تر من
که در این دشت بلا می‌شود از کینه اسیر
لیک یک غم زده آتش به دل مضطر من
زینب غم زده آن خواهر غم پرور من [۷۹]

زبان حال حضرت سید الشهداء با حضرت ابوالفضل

ای کشته راه داور من
ای نور دو دیده تر من
برخیز که من غریب و زارم
غیر از تو برادری ندارم
دیدم که فلک به ما چه‌ها کرد؟
ای پشت و پناه لشکر من
عبّاس جوان برادر من
بی مونس و یار و غمگسارم
عبّاس جوان برادر من
ما را بغم تو مبتلا کرد

کی دست تو را ز تن جدا کرد؟
گفتم که در این جهان فانی
زینب به سوی وطن رسانی
هر چند که کرده ناتوانم
آتش زده مرگ تو به جانم
دادی به سکینه وعده آب
او را ز ره وفا تو دریاب
قلمی گردید. [۸۰]

عباس جوان برادر من
شاید که تو بعد من بمانی
عباس جوان برادر من
داغ علی اکبر جوانم
عباس جوان برادر من
از سوز عطش فتاده بی تاب
عباس چون برادر من^{۱۸۶}

ایضا زبان حال [امام] علیه السلام

علمدار سپاهم ای برادر!
فلک آخر تو را از ما جدا کرد
به هر غم یار و غمخوارم تو بودی
تو در خون خفته من یاور ندارم
من آخر پادشاه ملک و دینم
فراق اکبر رعنا جوانم
ولی از مرگ تو پشتم شکسته
دریغا دشمنانم شاد گشتند
پس از مرگ تو ای جان برادر
یقین دارم که زینب خوار گردد
قلمی گردید، سنه ۱۳۱۵، ۲۹ شهر رجب^{۱۸۹}
یادگاری نوشته شد. [۸۱]

شهید بی گناهم ای برادر!
به هجران تو ما را مبتلا کرد
علمدار و سپهدارم تو بودی
معین و محرمی دیگر ندارم
در این صحرا غریب و بی معینم
اگر چه کرده پیر و ناتوانم
همه راه امیدم گشته بسته
ز قید درد و غم آزاد گشتند
ندارم من دگر^{۱۸۷} چون یار و یاور
اسیر فرقه کفار^{۱۸۸} گردد

زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها با برادرش

ای تشنه لب غریب عطشان
یکدم نظری ز راه احسان
برخیز که ما کسی نداریم
ای کشته خنجر لعینان
از بهر خدا به ما غریبان
در دیده روزگار خواریم

بی مونس و یار و غمگساریم
هر چند به بازویم طنابست
چون زخم تن تو بی حسابست
من عازم کوفه با اسیران
فردا ز جفای قوم عدوان
ای پیکر غرقه خون سرت کو؟
عباس جوان برادرت کو؟
کو مایه افتخار زینب؟
کو اکبر تاجدار زینب؟
رفتی تو بر رسول مختار
ماندی تو و ساربان غدار
آسوده شدی تو از زمانه
از کوی تو ای شه یگانه
این ذاکر بی‌نوای مضطر
راضی مشو ای شهید بی سر

امروز غریب این دیاریم^{۱۹۰}
اما ز غمت دلم کبابست
عریان بدنت در آفتابست
ترسم بدنت در این بیابان
پامال شود^{۱۹۱} ز سم اسبان
ای شاه! سپاه و لشکرت کو؟
عبدالله [و] عون و جعفرت کو؟ [۸۲]
کو مونس شام تار زینب؟
کو قاسم گل‌عذار زینب؟
ماندم من و عابدین بیمار
رفتم من و خولی ستمکار
من ماندم و شمر و تازیانه
من جانب شام غم روانه
دارد ز غم تو دیده تر
درمانده شود به روز محشر^{۱۹۲}

سنه ۱۳۱۵، غره شعبان المعظم^{۱۹۳} به عنوان یادگاری نوشته شد. [۸۳]

اشعار حضرت صاحب الزمان

ای ولی عصر، امام زمان!
ای به ولای تو تولای ما
تا تو ز ما روی نهان کرده‌ای
خیز و ببین ای شه دنیا و دین
عالم ما عالم دیگر شده
شرع نبی یکسره بر باد رفت
خانه ایمان همه ویران بین
خیز و بکش تیغ دوسر از نیام
خیز و جهان پاک ز ناپاک کن

ای سبب خلقت کون و مکان
مهر تو آئینه دل‌های ما
خون به دل پیر و جوان کرده‌ای
کفر گرفته همه روی زمین
آئینه دهر مکدر شده
دین ز کف بنده و آزاد رفت
کافر و مسلم هم یکسان بین
ای شه منصور، پی انتقام
روی زمین پاک ز خاشاک کن

ای به تو امید همه خاکیان
شمس و فلک شمسۀ ایوان توست
مطلع والشمس بود روی تو
دیدۀ خلقی همه در انتظار
محتجب از خلق جهان تا به کی
ما که نداریم به غیر از تو کس

بلکه امید همه افلاکیان [۸۴]
جنّ و ملک بنده فرمان توست
مظهر واللیل دو گیسوی تو
کز پس این پرده شوی آشکار
در پس این پرده نهان تا به کی
ای شه خوبان تو به فریاد رس^{۱۹۴}

قلمی گردید در قصر قاجار، سنه ۱۳۱۵، ۱۵ شهر شعبان^{۱۹۵}.

زبان حال حضرت علی اکبر علیه السلام

اکبر ای شبه پیغمبر من!
اکبر ای نو گل احمر من!
مردی آخر به فصل جوانی
من نخواهم دگر زندگانی
مادرت رنج و زحمت کشیده
رخت شادی برایت بریده
شد کفن رخت دامادی تو
حیف از این قد شمشادی تو

اکبر، ای نور چشم تر من!
نوجوان اکبر ای اکبر من!
بعد مرگت در این دار فانی
نوجوان اکبر ای اکبر من!
سال‌ها تا تو را پروریده
نوجوان اکبر ای اکبر من!
قتلگه حجلۀ شادی تو
نوجوان اکبر ای اکبر من!^{۱۹۶}

تمام شد. [۸۵]

در سواری و میدان رفتن حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفدا

چون که زینب در سرادق بازگشت
ذوالجناح عشق آتش خوی شد
بی زبان حاشا که اندر کوی حق
گشت از او آتش، گلستان بر خلیل
برق نعلش نار نخل طور بود
زنده از هر تار مویش در شمیم
آسمان‌ها بسته موی دمش

سوی میدان، شاه، میدان تاز گشت
بی زبان، انی انا الله گوی شد
بُند زبان لن ترانی گوی حق
خضر را در ره نوردی بُد دلیل
موسی آن را نار دید و نور بود
چند^{۱۹۷} هزاران عیسی، مُحی الرّمیم
بحر^{۱۹۸} امکان گردی از خاک سُمش

چون عنان او سبک در راه شد
جای هر گامی که بر می‌داشت او
چون به میدان شهادت پانهاد
شد رکابش حلقهٔ عرش برین
این سخن را پهل^{۲۰۰} تکلیف نیست
ذوالجنحا تیز تک شو، شب رسید
الغرض شد سوی میدان ره نورد
آفتاب عشق میدان تاب شد
عقل نی تنها دم از هیهات کرد
لا مکان آنجا که فوق عرش بود
تا به خدمت بوسدش نعل سمند
لامکان شد پست بر بالای او
پردهٔ کشف غطا برچیده شد
ذات مطلق بی حجاب ای مرد کار!
هین چه میدان؟ ساحت غیب الغیوب
آفتاب لایزالی بر فروخت
بی حجاب، اسرار ذات مُکْتَمَم
آن که در معراج وحی از وی رسید

خاک صحرا هم صفات الله شد
انبیا را بود جای چشم و رو^{۱۹۹}
پا برون از ملک او ادنی نهاد
عرش یعنی پای آن عرش آفرین
ذوالجنح عشق را تعریف نیست
باز ترسم از قفا زینب رسید
ذوالجنح و فارس او شاه فرد [۸۶]
عقل آنجا برف بود و آب شد
عشق را هم بُهت برد و مات زد
زیر سمّ ذوالجنحش فرش بود
قاب قوسین از حدّ خود شد بلند
پست و بالا گشت تنگ از جای او
آنچه حیدر را یقین بُد، دیده شد
گشت در میدان توحید آشکار
نه سپهرش جزو خاک و خاکروب
پرده‌های لن ترانی را بسوخت
از حجاب افتاد بیرون تام [و] تم
پیش پیش ذوالجنحش می‌دوید^{۲۰۱}

قلمی گردید به عنوان یادگاری در زندان قصر قاجار، سنه ۱۳۱۵، ۲۲ شهر ذی القعدة^{۲۰۲}.
التماس دعا دارم. [۸۷]

من کلام مولانا علیه السلام

و لا تصحب اخ الجهل و ایاک و ایه فکم من جاهل اردی حکیماً حین آخاه و للقلب علی القلب
دلیلاً حین یلقاه و للشیء علی الشیء مقائیس و اشباه؛ یعنی مصاحبت و رفاقت نکن با برادر دینی
خودت که ایشان جاهل باشد و و ابعِد نَفْسَک، از آن اخ جاهلت دور باش و او هم با تو دور باشد.
چه بسیار جاهلی که بیچاره کنند چه قدر عالم و دانا را منتهای بیچارگی. و از قلب بر قلب دلیل است، زمانی که آن دو قلب با
یکدیگر ملاقات حاصلی می‌کنند و برای هر شیء مقایساتی و امثال و اشباهی بدان وان شاء الله تعالی عمل کنید تا بیچاره نشوی.
۳ محرم، سنه ۱۳۱۶^{۲۰۳} در زندان قصر قاجار قلمی گردید.

آمیر افضل بابا کاشی:

بد اصل گدا چو خواجه گردد نه نکوست
مغرور شود، نداند از دشمن، دوست
گر دائرة کوزه ز گوهر سازند
از کوزه برون تراود که در اوست

از مهر علی

میر افضل کاشی:

از مهر علی طینت هر کس که سرشت
هر چند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر درآوردندش به مثل
جا گرم نکرده می‌برندش به بهشت [۸۸]

زبان حال از زبان علیا مکرمه در وقت احتضار برادرش

او می‌دوید و من می‌دویدم
او می‌نشست و من می‌نشستم
او می‌کشید و من می‌کشیدم
او می‌برید و من می‌بریدم
او سوی مقتل، من سوی قاتل
او روی سینه، من در مقابل
او خنجر از کین، من آه از دل
او از حسین سر، من از حسین دل

سنه ۱۳۱۵، ۱۵ شهر شوال^{۲۰۴} به عنوان یادگاری قلمی گردید در زندان مرکزی قصر.

زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها با شمر پلید

شنیدم زینب مظلومه زار
بیا ای شمر شرمی از خدا کن
میر از تن، سر سالار ما را
رها کن این غریب ناتوان را
که این شه تاب در پیکر ندارد
یقین دارم که این لب تشنه دیگر
کند گر گوسفندی ذبح، قصاب
تو هم رحمی بر این قربان ما کن
اگر از بهر قتلش در شتابی
بده مهلت بیندم چشمهایش
چنین می‌گفت با شمر ستمکار
ترحم بر حریم مصطفی کن
مکش این مونس غمخوار ما را
به جای او بکش مایه کسان را
کلویش طاققت خنجر ندارد
نماند زنده بعد از داغ اکبر
به وقت کشتن او را می‌دهد آب
بده آب و پس آنگه سر جدا کن
بیا در وقت مردن کن ثوابی
کشانم سوی قبله دست و پایش

چرا کین تشنه لب مادر ندارد
دم مردن کسی بر سر ندارد
نداری گر به سینه کینه او
مزن با چکمه پا بر سینه او [۸۹] ۲۰۵

زبان حال در خصوص مولای متقیان

امشب لوای جور و جفا مشرکین زدند
از آن جفا شکست به ارکان دین زدند
گفتی مگر که خانه ایمان خراب شد
زان صدمه که بر پدر مؤمنین زدند
زان دم که تیغ کین به جبین علی رسید
خورشید و ماه داغ الم بر جبین زدند
آه و فغان زینب و کلثوم چه شد بلند
عمّامه چون حسین [و] حسن بر زمین زدند
از این مصیبت غم و اندوه آتشین
تنها نه چشم ذاکر از این غم گریسته
بر ساکنان روضه خلد برین زدند
کاین قرعه را به نام همه مسلمین زدند ۲۰۶

۱۸ شهر رمضان ۱۳۱۵^{۲۰۲۷} قلمی گردید در قصر قاجار زندان.

شعر لا ادری

آهوی چشم تو نازم چو نخجیر کند
شیر را گیرد و در زلف تو زنجیر کند
تکیه بر گوشه ابرو زده چشمت آری
ترک چون مست شود تکیه به شمشیر کند [۹۰]

افتادگی تا آخر ص ۹۴

زبان حال حضرت سید الشهداء علیه السلام با شمر پلید

ای شمر پر جور و جفا، ظالم امان از تشنگی
آخر من بی‌خانمان، هستم غریب و میهمان
من داغ اکبر دیده‌ام، مرگ برادر دیده‌ام
تنهای بی‌سر دیده‌ام، ظالم امان از تشنگی
بگذار آید خواهرم، در وقت مردن بر سرم
بند دو چشمان ترم، ظالم امان از تشنگی
با پا مزن بر سینه‌ام، ای دشمن دیرینه‌ام
تا کی تو داری کینه‌ام، ظالم امان از تشنگی
با این همه افسردگی، دیگر نخواهم زندگی
مردم ز سوز تشنگی، ظالم امان از تشنگی
غم‌های دوران یک طرف، زخم فراوان یک طرف
داغ جوانان یک طرف، ظالم امان از تشنگی ۲۰۸

سنه ۱۳۱۵، تمام شد. قلمی گردید به عنوان یادگاری، التماس دعا دارم. [۹۵]

زبان حال سید مظلوم با خواهرش

ای زینب زار [و] حزین، خواهر امان از بی کسی
برگرد و در خیمه نشین، خواهر امان از بی کسی

من بی کس و بی یاورم، بر دل نشسته آذرم
از نیزه و ظلم سنان، وز داغ عباس جوان
کو مادر غم پرورم، کز مهر آید در برم
از تیغ شمر بی‌حیا، چون شد سرم از تن جدا
بعد از اسیری و محن، رفتی چو در شهر [و] وطن
امشب در این دشت بلا، آن ساریان بی‌حیا
التماس دعا دارم از خوانندگان، در زندان به عنوان یادگاری قلمی گردید.

سنه ۱۳۱۵، ۲۰ شهر ذی القعدة^{۲۱۰}

زبان حال سید الشهدا با شمر پلید

بیا ای قاتل بد اختر من
ز سوز تشنگی حالم خرابست
رسان یک جرعه آبی بر گلویم
خلاصم کن از این دنیای فانی
که دیگر زندگی بر من حرام است
زمانی صبر کن زینب بیاید
کشاند سوی قبله دست و پایم
به پای چکمه، ای شمر ستمگر

بکن شرمی ز جدّ اطهر من
ترحم کن به حال مضطر من
پس آنکه این تو و این خنجر من
جدا بنمای از پیکر سر من
پس از داغ علیّ اکبر من
بیند از وفا چشم تر من
دم مردن به جای مادر من
مزن بر سینه پر آذر من^{۲۱۱}

به عنون یادگاری قلمی گردید. [۹۶]

از ص ۹۷ تا آخر ۱۰۰ افتادگی دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال زبان حال سید الشهدا با شمر پلید

کشد گردون مرا بشکسته محمل
کشد گردون مرا با نامرادی
امیدم بود وقت دستگیری
کشی بر دوش تو تابوت خواهر

به دنبال سرت منزل به منزل
به دنبال سرت، وادی به وادی
ز شفقت دست خواهر را تو گیری
شود شمع مزارم روی اکبر

برادر رفتن از تو ماندن از من
به خون غلطیدن از تو، دیدن از من

علی اکبر صد پاره از تو
تنور خولی و خاکستر از تو
به نوک نیزه، قرآن خواندن از تو
ز تو لعل لب و چوب خیزران^{۲۱۲}
میان طشت زر گرداندن از تو

ز لیلا رودرود بشنیدن از من
به دور شهر گردیدن از من
به روی ناقه شیون کردن از من
به مجلس ناسزا بشنیدن از من
رقیه در خرابه مردن از من

نویسنده: یدالله مرادی ساکن عراق سلطان آباد، محال بساکن عباس آباد، جنب مسجد حاجی آقا صابر گر دکتر
دیگران، حیات مشهدی عبد الله حمامی، التماس دعا دارم از خواننده. [۱۰۱]

[سر از تن جدا]

سر از تن جدا منزل مبارک
چرا شد روی خاکستر مکانت
گل باغ هدا منزل مبارک
به دوش مصطفی منزل مبارک
کله بپرید از قفا منزل مبارک؟
که بپرید از قفا منزل مبارک؟
بیا خاکستر از رویت بشویم
به آب دیدگان، منزل مبارک
شنیدم قاسمت کرده عروسی
به دشت کربلا، منزل مبارک
ز داغ اکبر تو قد لیلا
شده همچون کمان، منزل مبارک
زند فردا عبیدالله بر این سر
به چوب خیزران، منزل مبارک
روم گویم به زینب کنج زندان
که ای زندانیان منزل مبارک
کاتب الحروف، یدالله مرادی

افراد حضرت سلام الله علیه

ساعتی نشین زینب، گوش دل به من واکن
چون شرر برافروزند، خیمه تو را سوزند
وقت کشتنم خواهر، کم فغان و غوغا کن
همره یتیمانم رو به کوه صحرا کن
زیر تیغ شمر دون، مرگ را تماشا کن
سوی بزم ما آمد، ز اشک خود تسلی کن [۱۰۲]

چون شوم ز زین وارون، دست و پا ز منم در خون
غربت تمام آمد، رفتنت به شام آمد

الکاتب

از منشدات آقا شیخ خلیل زنجانی

شنیدستم که سالار شه دین
چو بدر طالع از خیمه بیرون شد
جمالش مظهر نور خدا بود
چو سرو باغ حیدر در سواری
قدم‌ها از رشادت در زمین بود
به دورش جمع شد اطفال پشیمان
سکینه گفت: عمو حالم خرابست
نگه کن بر لب خشکیده ما
توئی سقا، شاه کربلا را
ترحم کن به حال ما دل افگار
ز گریه چشم من از خواب مانده
حسین گفت ای عزیزم رو به خرگاه
به دورت جمع کن اطفال تشنه
بده دلداری بر اطفال گریان
سوار مرکب عشق بلی شد
به سوی مشرعه بشتافت آن ماه
هزاران تیر انداز جفاچو
به قصد کشتن سالار آن شاه

ایضا زبان حال

چون شمر ملعون دغا
خنجر کشد بر حنجرم
آید میان قتلگاه
سازد جدا از سر تم

الصبر مفتاح الفرج

رأسم ببرد شمر دون، بینی سرم اندر سنان
امروز بی‌یاور شوی، بی مونس و رهبر شوی
من ناپریشان گیسوان، خواهر به جانم صبر کن
بی قاسم و اکبر شوی، خواهر به جانم صبر کن

خواهر به شامت می‌برند، در نزد عامت می‌برند / بزم شرابت می‌برند، خواهر به جانم صبر کن [۱۰۴]

۱۰۵ سفید

ص ۱۰۶ قصیده‌ای میلاد حضرت زهرا (س) است که از انتها ناقص است. باز نسخه افتادگی دارد و در ص ۱۱۱ قصیده‌ای در همان موضوع وجود دارد که از ابتدا ناقص است و در ۱۴ صفر ۱۳۱۶^ق سروده شده است. این قصیده از شیخ محمد صاحب الزمانی است و به علت ناقص بودن، اشکالات متعدد شعری و کتابتی که داشت از آن صرف نظر کردیم.

فی رثاء الحسین و فی خطبة فی المعرکه

تا به کی باشد تو را این سوز و درد؟	جبرئیلش گفت کای شاه فرد!
تا به کی تیغ تو باشد در غلاف؟	حمله ور شو ای سپهدار مصاف
آمده سوی تو از آن حضرتم	ای شهنشه، من فرشته نصرتم
یک تنه خود بشکند سبید سپاه	هر مجاهد را که من باشم پناه
نیست ما را حاجت نیروی تو	گفت: رو، اسفید بادا روی تو
آیه نصر من الله تاج من	هست شاهان جهان محتاج من
از من است این سایه اقبال تو	جبرئیل شد مبارک فال تو
سوختی برق تجلی شهرت	گر نه بودی سایه من بر سرت
تا بیارد بر سرم باران تیر	جبرئیل شهر از من بازگیر
من همی بینم صفا اندر صفا	تو همی بینی بلا اندر بلا
قدرت شصت خدا دست من است	هستی افرشته از هست منست
محو گشتی جمله صولات حق	گر نبودی جلوه مرآت حق
انبیاء حیران بدی تا نفخ صور	جبرئیل گر نبود از من ظهور
جمله عالم می شدی زیر و زبر	گر نبودی سایه نصرم به سر
تا کی اندر زندگی پایدگی	بعد اکبر من نخواهم ^{۲۱۴} زندگی
کار ناید زندگی اندر جهان	جبرئیل بعد عباس جوان
آن عمدار سپه سالار من	گر نبودی کشته سردار من
سوختی اندر فنا آثار دین	از کراه ^{۲۱۵} ارض تا عرش برین
شاخ‌های دین ندادی برگ و بار	گر نگشتی زینب من داغدار
از بر اسلام بودم نا امید	گر علی اکبر نمی‌گشتی شهید
گر نمی‌شد کوثر تیر بلا	گر علی آن شیر خوارم از وفا [۱۱۲]

از بر اسلام آثاری نبود
گر نبودی قاسم نو کدخدا
کی بدی اسلام را آثار و رنگ
گر نمی‌شد دختران من اسیر
گر نباشد دختر من دل کباب
ور نباشد زینم در پیچ و تاب
گر نباشد مجلس شوم یزید
ور نبودی گر مرا این سوز ناب
گر نگردد پیکر من ریز ریز
گر نبودی عهد من اندر الست
از خدا و دین و از خیرالانام
گر بخواهم از خدای ذوالمنن
ریزد از بهرم به صدق راستین
بر سریر ملک هستی شه منم
پس خوشا^{۲۶} ای صاحبی زین التماس
بهره کامل ز شاه مشرقین
جمله زندانیان را از عطا

سنه ۱۳۱۶، ۱۸ صفر^{۲۷}

التماس دعا دارد این اقل الطلاب العاصی شیخ خلیل الله زنجانی، از خوانندگان محترم عزیزانم. [۱۱۳]

فی شهادة مسلم بن عقيل

قال عمرو^{۲۸} و غيره: لقد كان من قوته أنه يأخذ الزجل بيده فيرمي به فوق البيت و في البحار عن ابن شهر آشوب
فحمل مسلم عليهم و هو يقول:

هو الموت فاصنع ويك ما أنت صانع فانت بكأس الموت لا شك جارع

حضرت مسلم این شعر را می‌خواند: او مرگست که پیش ایستاده، پس بکن وای بر تو آنچه را که خواهی کرد. پس
تو از کاسه مرگ شک نیست که خواهی نوشید.

فصبوا لأمر الله جل جلاله فحكم قضاء الله في الخلق ذائع

پس صبر کن به امر و قضای خدای جلیل. پس حکم قضای خدای تعالی در خلق شایع است.

فقتل منهم أحداً و أربعين رجلاً و في المنتخب: فقتل منهم خلقاً كثيراً فلما نظر ابن الأشعث إلى ذلك أنفذ إلى ابن

من افکاره رحمه الله فی مدح مولانا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

یا خدیو خراسان چه گشت از در عدوان
اراده کرد چه اعداء برای طفره نورت
گوش ز طور به موسی عیان شد به تجلی
به طور کرد تجلی به موسی از در توحید
به اندکاک رساندش علی الرئی و تصعق
که از فروع قضای تو بود ای شه بطحا
چه طور موسی مانده، به غشوه رفت به هفتاد
دوباره موسی عمران از عنایت یزدان
همان شهی که رضایت بخواند ایزد سبحان
همان شهی که بزوار تو است روز قیامت
بشد روان جلال، بمانده عرصه محشر
کراست رتبه تو زائرین شوند مقدم
کراست فیض زیارت برای جد غریب
مگر کسی که بخوابد شبی به درگه کویت
تو خود همان شه باشی به سر فکند عبارا
...^{۳۲۰} معذرت ای شاه آمدی به بر او
همین قدر که هنیئاً برای زائرت ای شه
تو شهریار خراسان بدی و از در لطف
برای حفظ دیانت که کشته شد به تمامی
اگر خطا بود از ما در آستان تو بودیم
به طور طوس چه شد کشته جمله دوستان
شها برای خدایت باش همچو موسی عمران
اگر خطا بپیمودیم ما، تو باش چو موسی
اگر چه ما چه یهودیم در برت به خرافت
مگر نبود در این مدت ای شهیم به چهل سال

تو را وطن بضرّ بلیتی و اهل بیت تو حرمان
خدا نخواست که نورت شود ز حادثه پنهان
که نور ذات تو بودی که جلوه کرد ز یزدان
چه ذره ز هزاران به ذره گشت نمایان
از آن چه جثه موسی سه روز مانده به هامان
دوباره داد حیات و ببرد جمله به سامان
تمام موسویان گشته خاک، رفته به عدمان
نمود زنده تمامی ز پیر و برنا ز آن سان
چه خاکروب درت انبیا به موژه^{۳۱۹} چشمان
به محشر منبر نوری به عرش مظهر احسان
به دور باشی زوار، انبیا همه حیران
به زائرین حسینت شوند جمله خرامان
ثواب اجر زیارت چه ذات ایزد منان
همان ثواب دهندش چه ذات حضرت یزدان
در او عطائی به سائل دهی چه جوهر غلطان
به پشت در چه عطایت کم آمد از در احسان
که در حریم تو طور است و قدس و روضه رضوان
چه موسی از در خائف ترقب آمده برهان
کز امر وقت شهان را اطاعت آمده از جان
تمام زائر اهل دهات مانده به پایان^{۳۲۱}
دیگر به جم غفیری برفت گوشه زندان [۱۱۵]
چنانچه ما به تو چون قبطیان یهود بدامان
در این دو سال ببخشا خطای جمله رفیقان
ولی نبودم خالی حرم تمامی ازمان
که در حرم به صباح و مسا بدیم ثنا خوان

گر از تطاول ما گشته‌ای تو خسته و رنجور
منم که نوکر چاکر بدم به خاک در تو
چه خاکروب درت مانده ام به گوشه سجن
بمانده اهل عیال و زنان که لطف تو شاید
شها به جد کبارت محمد (ص) مختار
به حق طاهره آن بتول زار و مکرم
قسم به حضرت سجاد و ذوالثفانتش
دیگر به موسی کاظم قسم به باب گرامت
دیگر قسم به جواد الائمه آن شه ناکام
دهم امام هدی مستند ثقات دوران
به سر پنجهٔ عسکر قسم، امام همامت
نما خموش تو ای شه نوای صاحبی این دم
به نزد راس مطهر به روضه خوانی
سپس امام زمان را به خود نموده توسل
سنه ۱۳۱۶، ۲۶ شهر صفر^{۳۳۳} به عنوان یادگاری قلمی شد در زندان. [۱۱۶]

و کان من افکاره فی رثاء الصدیقة الطاهرة علیها سلام

یا فاطمة الزهرا یا سیده النسوان
ای ام الوهیین ای دخت محمد
اندر صدف دهر نشد ختم نبوت
عصمت به تو ختم آمد ای عفت محض الحق
تو خالق عصمت بدی [و] جاعل عفت
ای عالمه علم الهی! ز تو هستند
گر خلقت حیدر نبند^{۳۳۳} این دوره به عالم
شد عقل عشر بیرون از قلزوم^{۳۳۴} توحید
معراج پیمبر^{۳۳۵} ز تو شد بر همه عنوان
اندر شب اسری که در چرخ چهارم

یا عالمة الاسماء یا حافظة القرآن
ای آن که به تو ختم شده عصمت دوران
تا عصمت و عفت بشود ختم به پایان
پاک از همه آرایش نبود چه تو در دوران
در خدمت تو فخر کند دختر عمران
مستوره خواتین جهان در همه ازمان
تا حشر نبودی به تو همدوش به سامان
آن عشره فعاله ز تو رفت به پایان
بگذشت ز نه گوی فلک خطهٔ امکان
جبرئیل امین آورد سیب از ره احسان

آن عقل دهم بود که شد حجت یزدان
عقل همه شاهان جهان سیرت ایمان
با تیغ دو سر رفتند فجار به نیران
در نزد شبانان چه رسد صدمه به گرگان
آتش کشد از قهر همه خرمن عدوان
بهر تو علی گشت ز کفار چه گردان
در هیکل تو چه نمو داد ز یزدان
در گوش تو گشواره بسی گشت نمایان
بوده است علی شوهر و قرطین چه سیطان
از لطف تو رواست که سوزیم به زندان؟
بنمای مرخص همه اهل خراسان
چون شد تو بعد از پدرت گشتی هراسان
از این شررت گشته ملایک همه نالان
بنما تو مرخص همه بی سر و سامان

چون سیب تناول کرد پیغمبر اکرم
یک شرزه جودش بدهد صورت تکمیل
با تیغ دو سر گردند کفار بکیفر
از هیبت او گرگ شکایت برد از میش
تیغ شرانگیز چه تعطیل به احکام
بهر تو علی جست بر اورنگ خلافت
اندر شب خلقت به تجلی به صفی کرد
اندر سر تو تاج بُد و طوق به گردن
تو هیکل و تاج پدر و طوق به گردن
ای زوجه حیدر که توئی دخت پیغمبر
حق پدر و مادر وز حرمت شویت [۱۱۷]
ای مادر سبطین به این جاه و جلالت
بازوی تو خسته چه پهلوت شکسته
ای بی بی عالم به تن زار حسینت

تمام شد سنه ۱۳۱۶، ۲۶ صفر المظفر،^{۲۲۶} یادگار آقای حاجی شیخ محمد صاحبی رحمة الله علیه.

از اشعار آقای بحر العلوم مرعشی قزوینی

که سازد آگهم این آهنین حصار کجاست؟
چنان که هیچ نداند ره فرار کجاست
که هفت خوان شده نه خوان، سفندیار کجاست؟
در او مقید و دانگیش اقتدار کجاست؟
دی و تموز ندانم چه شد، بهار کجاست؟
که دل کباب کند، ور نه کار و بار کجاست؟
من ضعیف‌تر از جوجه را قرار کجاست؟
به دل، تحمّل درد فراق یار کجاست؟
چه چاره بایدم اندر کف، اختیار کجاست؟
سطیح عصر ندانم در این دیار کجاست؟ [۱۱۸]

سطیح عصر ندانم در این دیار کجاست؟
که باد گر به فضایش رسد، به دام افتد
ز نه کربدر آن گوش دل همی شنود
نگوی خوان که طلسمی است صد چور و بین تن
ز چار فصل در این خطه جز خزان نبود
اثر نمانده ز چار آخشییج جز ز آتش
در این عرینه که شیران چو جوجه لرزاند
گرفتم آن که به رنج دو ساله کردم صبر
ولی چو قائد تقدیر داردم مجبور
چه خوش که با خبر از خود شوم، ولیک افسوس

بیان

سطیح: کاهنی است معروف که در دوره جاهلیت می‌زیسته است.
کُریڈر: کلمه‌ایست فرانسوی که به دالان ترجمه می‌شود نه شعاع که بعضی اشتباه کرده‌اند.
هفت‌خوان: افسانه‌ای است راجع به اسفندیار که عبارت از هفت طلسم بوده که وی آن را شکسته است.
روئین تن: همان اسفندیار است که تیغ و غیره به تن او اثر نمی‌کرده است.
آخشیج: به معنی عنصر است.
عَرینَه: محلی را گویند که شیر در آن می‌زید.

و له ایضاً با حالی پریشان در مریضخانه قصر انشاد شد

حالی از جور فلک در قصر دارم زار زار	سینه از غم ریش و قلب بی‌قرارم پارپار
شب به شب تب از تعب بر تب فزایم عُشر عُشر	دم به دم غم بر غم از غم می‌گذارم باربار
گه ز حیرت می‌گزم انگشت و گه لب نرم نرم	گه ز غیرت می‌کنم موی عذارم تار تار
اشک سرخم، می‌کبایم؛ دل تغنی، وای وای	قطقطق ماشینِ دف و نغمه هزارم قارقار
تا به کی روز از پی هم بر گذارم بُرج بُرج	یا فصول سال این سان بر شمارم چارچار
می‌دهم از رنج زندان جان شیرین تلخ تلخ	لیک در واقع قتیل هجر یارم یار یار
کشت عشقم، باز گوید طبع خودسر زور زور	حالی از جور فلک در قصر دارم زار زار [۱۱۹]

در مدح حضرت زهرا سلام الله علیها از اشعار آقای بحر العلوم قزوینی موسوم به آقای آقا سید محمد مرعشی مدّ ظلّه العالی

ای واسطه قلاده بود	از هست تو هر چه هست موجود
سر سلسله مظاهر حق	ذات تو ز نور ذات مشتق
در مرتبه عصمت خدائی	ناموس حریم کبریائی
بانوی مهین بانوانی	خاتون همه پیمبرانی
آزرم به عالم از تو پیدا	عفت ز تو در جهان هویدا
ای پایه خلق و اصل مقصود	سرمایه فیض و مصدر جود
ذات تو به ممکنات حاصر	از معرفت عقول قاصر
حبّ تو و دشمنیت از جان	جنّات و جحیم و کفر و ایمان
آثار صفات و ذات داور	پیدا ز تو ای یگانه دختر

دختی که نبی بدان مقامات
از همسریت علی عمران
ای جدّه مشفق گرامی
لیک آنچه که باشدش اصالت
زان اصل به حضرت تو یزدان
کاثار بزرگ آن دو ز آدم
آمد به خیر ز صادق آل
ما حجت بالغه الهیم
با این همه شأن، بتول ذی جاه
کردی به ابوتت مباحات
زد خیمه به لا مکان ز امکان
دانم نه نبی و نه امامی
در امر امامت و رسالت
فرموده عطا ز لطف چندان
کرد از تو ظهور تا به خاتم
در مدحتت ای بلند اقبال
فرمانده کل ما سوا یمیم
بر جمله ماست حجت الله [۱۲۰]

بقیه نسخه ناقص است و مثنوی زیبای بحر العلوم در مدح حضرت زهرا به پایان نرسیده است. البته یک برگ در آخر صفحه وجود دارد که از جایی دیگر است. ابتدا یک مرثیه قرار دارد و در صفحه پشت آن چند بیت از عبدالباقی افندی در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ترجمه آن وجود دارد و ذکر شده که افندی آخراً شیعه شده است.

کتابنامه

۱. آبراهامیان، یرواند: اعترافات شکنجه شدگان (زندان‌ها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران نوین)، ترجمه رضا شریفها، سوئد، باران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲. امین، سید حسن: مستدرکات اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۳. بحر العلوم قزوینی، سید محمد: تاریخچه میرزا کوچک خان، نسخه خطی شماره ۱۵۵۲۵، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۴. بحر العلوم قزوینی، سید محمد: رساله شریفه ولایت، بی جا، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۵.
۵. بصیرت منش، حمید: علما و رژیم رضا شاه، نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، تهران، عروج، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۶. تهرانی، آقا بزرگ: الکشکول، به کوشش سید جعفر حسینی اشکوری، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۷. حسینی جوهری (ذاکر)، عباس: خزائن الاشعار، قم، مسجد جمکران، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
۸. خاطرات سیاسی بهلول در زمان رضاشاه، گردآوری م. حیدریان، مشهد، نوند، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۹. خامه‌ای، انور: پنجاه نفر و سه نفر، تهران، هفته، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
۱۰. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به سعی و اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، بی تا.

۱۱. دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مسرت، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۲. دیوان ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش حسن گل محمدی، تهران، سپند، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۳. رائین، سیما؛ واقعه گوهرشاد به روایت دیگر، از مجموعه اسناد چاپ نشده رانشاد اسماعیل رائین، تهران، رائین، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۴. شفیع کدکنی، محمد رضا: گزارش میراث، س ۵، ش ۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰.
۱۵. صفی‌علی‌شاه، میرزا حسن: زبده الاسرار، تصحیح ضیاء الدین مولوی گیلانی، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
۱۶. طبری، احسان: شکنجه‌های رضاخان قلدرد (یادداشت‌های زندان)، ا. آهن، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۷. علوی، بزرگ: ۵۳ نفر یا تاریخ سالهای سیاه، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷.
۱۸. فیروز میرزا فیروز: مجموعه مکاتبات فیروز میرزا فیروز (خاطرات محبس)، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۷۵.
۱۹. قاسم‌پور، داود: قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۲۰. کریمی، اکرم: مقاله قبله اهل وفا شمشیر حق، مجله کتاب ماه ادبیات، س ۴ (۱۳۸۹)، ش ۴۵، پیاپی ۱۵۹.
۲۱. مجله پیام بهارستان ش ۳۹، مقاله دکتر سید محمد طباطبائی بهبهانی (منصور).
۲۲. محقق، مهدی: زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد حاج شیخ عباسعلی محقق واعظ خراسانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۲۳. نهبوندی، علی اکبر: عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان، به کوشش صادق برزگر بفروئی و حسین احمدی قمی، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۲۴. واحد، سینا: قیام گوهرشاد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.

www.Historylib.com
<http://www.dowran.ir/show.php?id=۱۸۷۰۰۲۲۶۰>

پی‌نوشت‌ها:

۱. طبق بررسی اقوال مختلف تعداد کشته شدگان حداقل ۱۰۰۰ و حداکثر ۲۰۰۰ نفر برآورد شده است. در این زمینه ر.ک: قاسم‌پور، داود: قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۸۲.
 ۲. واحد، سینا: قیام گوهرشاد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۱۲۷؛ در حدیقه الرضویه، ص ۲۶۹، از صبح جمعه ۲۰ تیر که کشتار اول شروع می‌شود تا روز دوشنبه ۲۳ تیر ماه، (۱۳ ربیع الثانی) را تعطیلی حرم می‌داند. وی که خود از شاهدان عینی و خادم بوده، می‌گوید تا روز دوشنبه پیش از ظهر حرم تطهیر و باز شد اما مسجد گوهرشاد هنوز بسته بود. تطهیر مسجد و حرم نیز به علت عمق فاجعه، در برخی موارد غیر ممکن بوده و مجبور شده‌اند دیوار را بتراشند یا آجرها را تعویض کنند.
 ۳. بصیرت منش، حمید: علما و رژیم رضا شاه نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، تهران، عروج، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۸۰.
 ۴. قیام گوهرشاد، ص ۵۴ و ص ۱۴۷.
 ۵. منظور، درگیری‌های محمد ولی خان اسدی نایب التولیه آستان قدس با پاکروان استاندار و نوایی رئیس نظمیة مشهد بود. این درگیری‌ها تا جایی پیش رفته بود که نظریه‌ای مطرح شده مبنی بر این که اصلاً ماجرای مسجد گوهرشاد، ساخته و پرداخته دست اسدی بود. اسدی قبل از اجرای کلاه بین المللی به رضاخان گزارش داده بود که به علت وجود جو مذهبی و وجود علما و حوزه علمیه در مشهد، با این امر مقابله می‌شود و بهتر است از جاهای دیگر شروع شود و در مشهد به تدریج اجرا شود. دربار با او مخالفت می‌کند و رقبایش در مشهد از جمله پاکروان دست به کار می‌شوند و به دربار گزارش می‌دهند که ما این کار را به هر نحو شده انجام می‌دهیم. نظریه مذکور بر آن است که اسدی می‌خواست در برابر پاکروان فضایی را به وجود آورد که او و دربار را به صدق گفتارش آگاه سازد. بنابراین علما و وعاظ را تحریک کرد تا مقاومت کنند و بهلول را به علت شخصیت و قدرت سخنوریش دعوت به مشهد کرد و زمینه ورود او به شهر و رفتن به حرم و مسجد گوهرشاد را فراهم کرد و آن ماجراها به پیش آمد. در این زمینه ر.ک: مقاله واقعه مسجد گوهرشاد و پیامدهای آن برای حوزه علمیه مشهد، رحیم روحبخش، سایت کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران به آدرس: www.Historylib.com
- درمقابل، بهلول در خاطرات سیاسی خود این اتهامات را رد و رابطه خود با اسدی را انکار می‌کند و دو دلیل می‌آورد. وی دلیل این که بعدها شهرت دادند وقایع گوهرشاد به دست اسدی به وجود آمد و بهلول آلت دست او بود را نقشه دربار می‌داند. زیرا دربار می‌خواست پس از این واقعه از مسبب اصلی بدگویی کند و نمی‌توانست از حضرات آیات اصفهانی و قمی بدگویی کند که بهلول به دستور آقای سید ابوالحسن اصفهانی و برای حمایت از حاج آقا حسین قمی قیام کرده است؛ به همین دلیل آن را به اسدی منسوب کرد.
- دلیل دیگر بهلول آن است که رضاخان کسانی را که سرمایه و قدرتی به هم می‌زدند به شیوه‌ای می‌خواست از میدان بیرون و اموالشان را مصادره کند. به همین دلیل منتظر فرصتی بود که اسدی را به گونه‌ای از

- سر راه بردارد و این بهترین فرصت بود. در این زمینه ر.ک: خاطرات سیاسی بهلول در زمان رضاشاه، گردآوری م. حیدریان، مشهد، نوند، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۷۵.
- قابل ذکر آن که دلیل اول او به نظر موجه نمی‌آید و دلیل دوم قوی‌تر است.
- وی در جایی دیگر می‌گوید: آن شهرت که بین مردم است اسدی با شیخ موافق بوده و شیخ را وادار به انقلاب کرده و هم او شیخ را در وقت جنگ در ماشین خود سوار کرده و از مسجد در یک شب به افغانستان برده، همه‌اش دروغ و بی اساس و ساخته و پرداخته حکومت پهلوی است و اسدی یک سر سوزن با من موافق نبوده و کاملاً طرفدار پهلوی و مخالف من بوده است؛ همان، ص ۷۴.
- اما علی محمد نجات در خاطرات خود قاطعانه می‌گوید: بهلول را هم مسلماً اسدی فرارش داد. چون با ماشین او بردنش به طرف مرز افغانستان و همین مسأله بهانه اعدام اسدی شد؛ قیام گوه‌رشاد، ص ۱۱۵.
- البته باید در نظر داشته باشیم که شیخ عباسعلی محقق حدود دو ماه در خود مشهد پنهان بود و شیخ مهدی واعظ خراسانی پس از واقعه، توانست خود را به عراق برساند و فرار بهلول غیر ممکن نبوده است. این نکته هم گفتنی است که در برابر این مواضع، دکتر محقق نسبت به اسدی نظر موافق دارد و او را «مردی خدمت‌گزار و پاک‌دامن» می‌داند.
- محقق، مهدی: زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد حاج شیخ عباسعلی محقق واعظ خراسانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۳۸.
۶. همان، ص ۳۹.
 ۷. همان، ص ۱۵.
 ۸. همان، ص ۲۲.
 ۹. همان، ص ۲۳.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. همان، ص ۲۴.
 ۱۲. همان، ص ۲۶.
 ۱۳. همان، ص ۲۷.
 ۱۴. طبق سندی موجود، وی در سفر عتبات سال ۱۳۰۸ در مخالفت با متحدالشکل شدن لباس سخنرانی می‌کند. در ضمن به مناسبتی در کربلا نهدی از منکر می‌کند که باعث ناراحتی مأموران عراقی می‌شود و با گزارش آنها، شیخ عباسعلی محقق از بدو ورود تحت نظر قرار می‌گیرد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی محقق، ص ۲۹.
 ۱۵. حدیقه الرضویه، ص ۲۷۰.
 ۱۶. قیام گوه‌رشاد، ص ۱۸۳.
 ۱۷. قیام گوه‌رشاد به روایت اسناد، ص ۲۵۷ و ۲۵۹.
 ۱۸. همان، ص ۲۶۳.
 ۱۹. زندگی نامه و خدمات شیخ عباسعلی محقق، ص ۵۱.
 ۲۰. همان، ص ۵۱.

۲۱. قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، ص ۱۱۶ و ص ۳۰۱، سند شماره ۱۴۷۸. طبق این سند در تاریخ ۱۳۱۶/۷/۲۰ صاحب الزمانی و بحرالعلوم آزاد می‌شوند.
۲۲. زندگی نامه و خدمات شیخ عباسعلی محقق، ص ۵۸ - ۵۹.
۲۳. وی زندگی‌نامه مختصری از خود نوشته و به آقا بزرگ تهرانی داده است که توسط دکتر سید محمد طباطبائی بهبهانی (منصور) در مجله پیام بهارستان ش ۳۹، ص ۱۳-۱۴ چاپ شده و ما از آن نقل می‌کنیم.
۲۴. با این که در فامیل وی نسبت مرعشی تا مدت‌ها وجود داشته و هنوز نوادگانش نسبت مرعشی دارند، خود وی در همین زندگانی خودنوشت (ص ۱۳) تصریح می‌کند که: چون پدران ما از طالقان به قزوین مهاجرت نموده بودند، یک چند اجداد ما را از سادات مرعشی آن سامان و حسینی می‌پنداشتم، لیکن پس از فحص و تدقیق بسیار به مفاد خبر معروف «من جد الخ» تقریباً کوشش بیست ساله به هدر نرفته و بالاخره معلوم شد که پدران ما از طبقه مرعشیه نیستند، بلکه سلسله ایشان به وجود مسعود امام هفتم - علیه الصلوٰه و السلام - منتهی می‌گردد.
۲۵. بحرالعلوم قزوینی، سید محمد: رساله شریفه ولایت، بی جا، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۵، ص ۲. قابل ذکر آن که میرزا ابوتراب سبط محمد صالح برغانی است. پدر میرزا ابوتراب، ابوالقاسم فرزند شهید ثالث محمد تقی برغانی و مادر میرزا ابوتراب، زهرا دختر محمد صالح است. بنابر آن چه بحرالعلوم گفته، دختر دیگر محمد صالح مادر او بوده که نام وی ربابه است. این دختر، مانند دیگر خواهران خود اهل علم و فضل بوده و فقه، اصول، تفسیر و حدیث را نزد پدر و عمویش شهید ثالث آموخته و فلسفه و عرفان را از ملا آقا حکمی قزوینی و برادرش میرزا عبدالوهاب برغانی فراگرفته و پس از آن جلسات تدریس، وعظ و سخنرانی داشته است. جالب آن که وی زنی اهل سیاست بوده و در خطابه‌ها و جلسات خود ناصرالدین شاه و عمال او را بسیار سرزنش می‌کرده است. در این زمینه رک: مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۴.
۲۶. پیام بهارستان، ص ۱۳.
۲۷. همان.
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. رک: نسخه خطی شماره ۱۵۵۲۵، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۱۵ و ۱۹، ۲۷.
۳۱. همان، صص ۱۰ - ۱۱، ص ۱۴، ص ۱۶، ص ۲۳.
- این رساله کوتاه که چند بار معرفی شده، هنوز منتشر نشده و افشین پرتو وعده چاپ آن را داده است. این نسخه تاریخچه کوتاه و مهمی از نهضت جنگل است که نکات ریزی را بیان می‌کند. دیدگاه مؤلف مبتنی بر بدبینی به میرزا و نهضت اوست.
۳۲. میرمحمد حسین حسینی اصفهانی (از روحانیون واقعه گوهرشاد) نقل می‌کند که پس از آزادی از زندان قصر تا سه سال بیشتر، هر روز ساعت ۹ در اداره سیاسی دفتر آن را امضا می‌کردیم؛ قیام گوهرشاد، ص ۱۲۳. محقق خراسانی نیز هفته‌ای دو روز مجبور بوده دفتر شهرداری را امضا کند؛ زندگی نامه و خدمات علمی شیخ عباسعلی محقق، ص ۵۸.
۳۳. مجله پیام بهارستان، ص ۱۴.

۳۴. همان، ص ۱۳.
۳۵. قیام گوهرشاد، ص ۱۰۵.
۳۶. همان، ص ۱۱۵.
۳۷. قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، ص ۶۷؛ آیت الله سید عبد الله شیرازی نیز در خاطرات خود این قضیه را نقل کرده، ولی از نیت اسدی حرفی نیست. (قیام گوهرشاد، ص ۱۴۵). همچنین آیت الله میرزا حسین سبزواری (م ۱۳۸۶ق/۱۳۴۶ش) از حاضران در مسجد گوهرشاد بوده است؛ وی در خاطرات خود ذکر می‌کند که پس از سخنرانش و تلاش برای متفرق کردن مردم، علما را نیز به دارالتولیه می‌فرستد که از آن جمله بوده‌اند حضرات آیات شیخ مرتضی آشتیانی، شیخ علی اکبر نهاوندی و ملایری. در این زمینه ر.ک: سایت کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران به آدرس ذیل:
<http://www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=678&Keyword>

۳۸. قیام گوهرشاد، ص ۱۰۳.
۳۹. همان.
۴۰. همان، ص ۱۰۴. البته نجات چند سطر بعد می‌گوید: ما سه تا را به خیال این که من بهلول هستم، اهمیت دادند.
۴۱. حدیقه الرضویه، ص ۲۹۰.
۴۲. قیام گوهرشاد، ص ۱۰۴.
۴۳. قیام گوهرشاد، ص ۱۸۵.
۴۴. همان، ص ۱۱۵.
۴۵. همان، ص ۱۱۵.
۴۶. نهاوندی، علی اکبر: عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان، به کوشش صادق برزگر بفروشی و حسین احمدی قمی، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۵۳۴.
۴۷. همان، ص ۵۳۵.
۴۸. همان، ص ۵۳۴.
۴۹. قیام گوهرشاد، ص ۱۰۱، مصاحبه با علی محمد نجات.
۵۰. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۶.
۵۱. همان، ص ۲۷۲.
۵۲. درباره بحرالعلوم ر.ک: قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، ص ۲۳۵.
۵۳. همان، ص ۲۳۷.
۵۴. همان، ص ۲۹۸. یک نکته درباره سن زندانیان وجود دارد که در راپورت‌ها، بازجویی‌ها و دفاعیه آنها مختلف است. جایی شیخ خلیل ۱۹ ساله است، در سند مورد اشاره ۲۲ سال دارد و در دفاعیه وکیل مدافع در تاریخ ۱۳۱۶/۸/۲۸ می‌گوید وی در واقعه مسجد گوهرشاد ۱۷ سال داشته است.
۵۵. همان، ص ۳۲۶؛ در این سند سن وی را ۱۹ سال نوشته‌اند. همچنین ر.ک: راین، سیما: واقعه گوهرشاد

- به روایت دیگر، از مجموعه اسناد چاپ نشدهٔ روانشاد اسماعیل رائین، تهران، رائین، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۷۳.
۵۶. طبق سند شماره ۱۰۷۶۸ موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، وی در تاریخ ۱۳۱۴/۵/۲۶ در تهران توقیف بوده است. قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد، ص ۱۸۲.
۵۷. همان، ص ۲۳۶.
۵۸. همان، ص ۲۳۹.
۵۹. همان، ص ۳۳۶، سند ۱۲۴۹۹/۲۲۳۴.
۶۰. خاطرات محبس، ص ۳۴.
۶۱. مارکوف، معماری با اصالت گرجی و از رفقای رضاخان بود. وی در سال ۱۸۸۲م در تغلیس گرجستان به دنیا آمد و پس از تحصیلات معماری در دانشگاه سن پترزبورگ به ایران آمد و رفیق رضاخان شد. وی ساختمان‌های زیادی را در تهران طراحی کرد و ساخت. رضاخان پس از رسیدن به سلطنت «مارکوف روسی را مأمور بررسی و انتخاب مکانی مناسب برای احداث زندان نمود.»
- وی نیز «پس از بررسی‌های لازم، قصر قجور را برای احداث زندان در تهران پیشنهاد کرد که بلافاصله اعتبار لازم تأمین و طراحی و سپس عملیات اجرایی آن آغاز شد.»
- در این زمینه ر.ک: مجله الکترونیکی دوران به آدرس:
<http://www.dowran.ir/show.php?id=187002260>
۶۲. آبراهامیان، پرواند: اعترافات شکنجه شدگان (زندان‌ها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران نوین)، ترجمه رضا شریفها، سوئد، باران، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰، پاورقی شماره ۱۷، یادداشت مترجم.
۶۳. همان. گو این که تیمورتاش با دسیسه چینی، وی را به جرم اختلاس به زندان می‌اندازد.
۶۴. همان، ص ۵۶.
۶۵. طبری، احسان: شکنجه‌های رضاخان قلدر (یادداشت‌های زندان)، ا. آهن، بی جا، بی نا، ص ۵۹.
۶۶. اعترافات شکنجه شدگان، ص ۵۷.
۶۷. همان.
۶۸. همان. طبری نیز در خاطرات خود (شکنجه‌های رضاخان، ص ۱۸) دالان ۷ و ۴ را جای محبوسین سیاسی ذکر کرده است.
۶۹. ورق پاره‌های زندان، ص ۷۴.
۷۰. اعترافات شکنجه شدگان، ص ۵۷.
۷۱. خامه‌ای، انور: پنجاه نفر و سه نفر، تهران، هفته، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
۷۲. همان، ص ۲۰۵.
۷۳. همان.
۷۴. همان، ص ۲۱۴.
۷۵. شهرت زندان قصر در از بین بردن رجال مهم سیاسی به جایی رسیده بود که وقتی تقی زاده از برلن نامه‌ای انتقادی نوشت و به سختی از فرهنگستان رضاخانی و لغات نامأنوس آن انتقاد کرد و ضمناً

رضاخان را به بی سوادی متهم کرد، شاه خشمگین شده و برای به دام انداختن او پیغام می‌دهد که او را برای وزارت دارائی در نظر گرفته و به ایران برگردد. تقی زاده این فریب را در می‌یابد و در جواب می‌نویسد: افسوس که کسالتی پیدا کرده‌ام به طوری که اطبای اینجا می‌گویند هوای قصر قجر به مزاج بنده نمی‌سازد! هر وقت کسالتم بهتر شود و مزاجم به هوای قصر قجر سازگار گردد، فوراً شرفیاب خدمت خواهم شد.

خواندنیها، س ۷، ش ۱۰، سه‌شنبه، ۲ مهر ۱۳۵۲، ص ۱۶.

۷۶. علما و رژیم رضاشاه، ص ۳۵۱. وی ابتدا دو ماه در زندان قصر به سر برده و در همان زندان یکی از عبرت‌های روزگار را دیده است که تیمورتاش وزیر مقتدر رضاخان دستگیر و به زندان منتقل می‌شود. میرزا محمد طاهر که از تیمورتاش اذیت شده بود، بیچارگی و زبونی وی را در زندان مشاهده می‌کند. میرزا محمد طاهر پس از زندان، به کاشان تبعید می‌شود و حدود یک سال بعد با وساطت فروغی به تهران برمی‌گردد. اما رضاخان صراحت لهجه این روحانی آزاده را تحمل نمی‌کند و با مصادره اموال خانوادگی، وی و ۲۰۰ نفر از بستگانش را به کاشان و فارس تبعید می‌کند. پس از بازگشت به تهران و انتقادات صریح، از تدریس نیز محروم می‌شود و در سال ۱۳۱۸ افزون بر درد پا ناگهان دچار بیماری سختی می‌شود و سال ۱۳۲۰ ابتدا فلاکت و سقوط رضاخان را که آرزویش بوده می‌بیند و پس از آن در ۱۴ آذر همان سال، فوت می‌کند. کتابخانه ارزشمند وی شامل ۱۳۰۰-۱۴۰۰ جلد نسخه خطی و ۱۵۰۰-۱۶۰۰ جلد سنگی بوده که برخی در ایام حیاتش و برخی پس از فوت او به کتابخانه عامره مجلس منتقل می‌شود.

۷۷. اعترافات شکنجه شدگان، ص ۵۸.

۷۸. اما بزرگ علوی، تعداد این کتاب‌ها را نقل می‌کند که ۵۷ یا صد و اندی بوده است. ر.ک: علوی، بزرگ: ۵۳ نفر یا تاریخ سالهای سیاه، بی جا، بی نا، ۱۳۵۷، ص ۱۳۴.

۷۹. قیام گوهرشاد، ص ۱۸۲.

۸۰. مجله پیام بهارستان، ص ۱۴.

۸۱. آیت الله بحرالعلوم بعدها نقل کرده که «محقق در زندان از سایر هم‌بندان مسأله می‌پرسید و آن را روی پاکت سیگار اُشنو می‌نوشت.» زندگی حاج شیخ عباسعلی محقق، ص ۱۳۷.

۸۲. درباره او ر.ک: محمدی، غلامرضا و مسرت، حسین: شاعر لب دوخته (زندگی و مبارزات فرخی یزدی)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی یزد با همکاری دبیرخانه کنگره بزرگداشت فرخی یزدی، چاپ اول، ۱۳۷۸؛ همچنین ر.ک: دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مسرت، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، چاپ اول، ۱۳۷۸.

این نکته نیز از استاد دکتر شفیعی کدکنی در حق او خواندنی است: شاعری که مانند آرش کمانگیر، تمام هستی خود را در تیر شعر خود نهاده است و با دیکتاتوری بی رحم زمانه به ستیزه برخاسته است. گزارش میراث، س ۵، ش ۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۱۳.

۸۳. وی را پایه گذار ادبیات زندان در دوران معاصر دانسته‌اند. آثار گوناگونی درباره او و داستان‌نویسی اش وجود دارد برای نمونه ر.ک: مهدی پور عمرانی، روح الله: ادبیات زندان (گزاره و گزینه پیرامون داستان‌های کوتاه بزرگ علوی)، تهران، آفرینش، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۸۴. شکنجه‌های رضاخان قلدر، ص ۳۵.
۸۵. اعترافات شکنجه شدگان، ص ۷۲.
۸۶. همان، ص ۴۲.
۸۷. تهرانی، آقا بزرگ: الکشکول، به کوشش سید جعفر حسینی اشکوری، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲.
۸۸. دیوان فرخی یزدی، ص ۱۸۷.
۸۹. همان، ص ۱۵۲.
۹۰. همان، ص ۸۵.
۹۱. همان، ص ۴۷.
۹۲. همان، ص ۶۸.
۹۳. درباره زبده الاسرار ر.ک: کرمی، اکرم: مقاله قبله اهل وفا شمشیر حق، مجله کتاب ماه ادبیات، س ۴ (۱۳۸۹)، ش ۴۵، پیاپی ۱۵۹، ص ۲۲ - ۲۸.
۹۴. همان، ص ۲۳.
۹۵. همان.
۹۶. فقط همین سطر در شأن استاد جعفریان بس که: ایشان به عنوان یک روحانی > در این سه سال و اندی < مدیریت فرهنگی خستگی ناپذیر و فهیم را به منصب ظهور گذاشتند؛ آن چیزی که یافت می‌نشود. ۱۳۱۶/۲/۹ ش مطابق با ۱۳۵۶/۲/۱۷ ق (۱۷ صفر ۱۳۵۶ ق).
۹۷. خزائن: ما و تو در.
۹۸. خزائن: چو.
۹۹. افتادگی دارد.
۱۰۰. دو بیت در خزائن اشعار چنین است:
- من چو رفتم از این دار فانی بعد مرگم بکن مهربانی
با یتیمان من تا توانی ای پسر عم امان از جدائی
۱۰۱. خزائن به جای شکسته در هر سه مورد شکستند دارد که صحیح‌تر است.
۱۰۲. خزائن اشعار، ص ۱۵۶.
۱۰۳. مصراع در مناجات نظامی چنین آمده است:
- به توفیقی که بخشد واهب خیر
۱۰۴. اصل: کز.
۱۰۵. اصل: دو کلمه خوانا نیست.
۱۰۶. ۱۳۱۶/۴/۱۲ ش.
۱۰۷. افتادگی دارد.
۱۰۸. افتادگی دارد.
۱۰۹. افتادگی دارد.

۱۱۰. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به سعی و اهتمام علی حبیب، تهران، کتابفروشی زوار، ص ۲۰۶؛ اصل قصیده، ۱۵ بیت است.
۱۱۱. ۱۳۱۶/۳/۸ ش.
۱۱۲. دیوان: انگیزد در.
۱۱۳. دیوان: افکند اندر.
۱۱۴. دیوان: ز هر سو لشکر عدوان هجوم آورد چون ظلمت.
۱۱۵. اصل در هر دو مصراع: چو.
۱۱۶. دیوان: لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما.
۱۱۷. دیوان: دهن.
۱۱۸. بیت در دیوان چنین آمده است:
- چو سرو قد او زینت گلستان را بلا شد بگفتا سم اسب کی همچون بدن دارد
۱۱۹. دیوان ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش حسن گل محمدی، تهران، سپند، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۶ - ۳۷. بیت آخر در دیوان وجود ندارد.
۱۲۰. ۱۳۱۵/۶/۲۸ مطابق با ۱۳۵۵/۷/۳ ق (سوم رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۲۱. اصل: پس.
۱۲۲. زبده الاسرار: ص ۳۳۶ - ۳۳۹، با تلخیص.
۱۲۳. ۱۳۱۵/۱۱/۱۶ ش مطابق با ۱۳۵۵/۱۲/۲۴ ق.
۱۲۴. اصل: پروانه‌اش، با توجه به زبده الاسرار تصحیح شد.
۱۲۵. اصل: دهد.
۱۲۶. تصحیح شده، در متن: از.
۱۲۷. زبده الاسرار، ص ۷۷ - ۷۹.
۱۲۸. مصراع در اصل چنین است: شیر خوارم گر چه ولی من شیر حقم
البته در اصل، تصحیح شده و «چه» به «من» تصحیح شده است. مطالعات فریبی
در زبده الاسرار چنین است:
شیرخوارم گرچه، من شیر حقم
۱۲۹. زبده الاسرار: جیب.
- ولی اشتباه آشکار است. در افست چاپ سنگی ریختگی نقطه‌ها اشتباه‌انگیز شده است.
۱۳۰. زبده الاسرار، ص ۸۴ - ۸۷. قابل ذکر آن که کاتب، دو بخش از زبده الاسرار را به هم متصل کرده و در اصل گزینشی از دو بخش این مثنوی است.
۱۳۱. ۱۳۱۵/۸/۷ مطابق با ۱۳۵۵/۸/۱۲ ق (۱۲ شعبان ۱۳۵۵ ق).
۱۳۲. اصل: زندگانی؛ به علت اشتباه قافیه، طبق خزائن الأشعار تصحیح شد.
۱۳۳. خزائن الأشعار: از ندارد.

۱۳۴. خزائن الاشعار، ص ۳۸۲ - ۳۸۴.
قابل ذکر آن که در اصل، مصراع آخر، تکرار مصراع دوم دو بیت قبل یعنی این مصراع بود: «به زیر سایه
سرو روان است» که به علت خطای آشکار، طبق خزائن تصحیح شد.
۱۳۵. ۱۳۱۵/۷/۱۳ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۱۸ ق.
۱۳۶. خزائن الاشعار، ص ۳۱۳ - ۳۱۵، با گزینش.
۱۳۷. ۱۳۱۵/۷/۱۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۱۹ ق.
۱۳۸. زبده الاسرار: بی نذیر.
۱۳۹. اصل: هر.
۱۴۰. زبده الاسرار، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.
۱۴۱. ۱۳۱۵/۷/۱۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۱۹ ق (۱۹ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۴۲. اصل: زاد.
۱۴۳. اصل: ز.
۱۴۴. خزائن: یک طرف.
۱۴۵. همان، ص ۲۳۱ - ۲۳۴. در متن، تلخیص شده است.
۱۴۶. ۱۳۱۵/۷/۲۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۲۹ ق (۲۹ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۴۷. اصل: زمن.
۱۴۸. خزائن الاشعار، ص ۲۲۹ - ۲۳۱، با گزینش.
۱۴۹. ۱۳۱۵/۷/۲۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۲۹ ق (۲۹ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۵۰. زبده الاسرار: برق.
۱۵۱. بیت آشفتگی داشت و طبق زبده الاسرار تصحیح شد، البته آن نیز بدون اشکال نیست. بیت در اصل
چنین است:

یا نینم گر لایق من ... دانیم

من علیم لیک در تو دانیم

۱۵۲. اصل: هشتم را ندارد.
۱۵۳. زبده الاسرار: عالم.
اصل: دل را ندارد.
۱۵۴. اصل: از. ضبط ما مطابق زبده الاسرار است.
۱۵۵. زبده الاسرار: کبرای.
۱۵۶. زبده الاسرار: ص ۱۷۰ - ۱۷۲
۱۵۷. مصراع در اصل چنین است:
کاهل شرع نبی قرآن بُدند
۱۵۸. اصل: در.
۱۵۹. اصل: گر.

مرثیه‌های زندان قصر/ علیرضا ابادری

۱۶۰. اصل: میدانش.
۱۶۱. اصل: کز آتش.
۱۶۲. اصل: زد.
۱۶۳. زبده الاسرار: فنا.
۱۶۴. زبده الاسرار، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.
- مانند موارد قبل، کاتب دو بخش از مثنوی را گزینش و تلفیق کرده است.
۱۶۵. ۱۳۱۵/۱۱/۱۶ ش مطابق با ۱۳۵۵/۱۱/۲۴ (۲۴ ذی القعدة ۱۳۵۵ق).
۱۶۶. زبده الاسرار: ما صدق.
۱۶۷. اصل: تک؛ ضبط ما مطابق زبده الاسرار است.
۱۶۸. زبده الاسرار: تا.
۱۶۹. اصل: زنگ؛ ضبط ما مطابق زبده الاسرار است.
۱۷۰. زبده الاسرار: از دست من است.
۱۷۱. زبده الاسرار: ص ۱۳۴ - ۱۳۶.
۱۷۲. زبده الاسرار: بس.
۱۷۳. همان، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
۱۷۴. کذا در اصل؛ البته خط خوردگی دارد و عباس نیز خوانده می‌شود. در زبده الاسرار «دعموص» آمده که با توجه به مصراع قبل بهتر است.
- دعموص: کرمی سیاه رنگ در پارگین است که هنگام فرورفتن آب آن پیدا می‌شود.
- با توجه به مصراع قبل، وقتی عباس بن علی (ع) مانند نهنگ دریا به خروش برمی‌خیزد، افراد پست و فرومایه دیگر نمی‌توانند اظهار وجود کنند.
۱۷۵. زبده الاسرار، ۱۴۷ - ۱۴۹.
- قابل ذکر آن که، کاتب سه بخش از زبده الاسرار را به گزین و با هم تلفیق کرده و این مثنوی را ساخته است.
۱۷۶. ۱۳۱۵/۷/۱۴ ش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۱۹ (۱۹ رجب ۱۳۵۵ق).
۱۷۷. خزائن الاشعار: سوز.
۱۷۸. بیت قبل از آن در خزائن چنین است:
- به آه آتشین آن بی قرینه
صدا می‌زد رضا را از مدینه
۱۷۹. بیت قبل آن چنین است:
- گهی می‌گفت با افغان و زاری
صبا را کای صبا از راه یاری
۱۸۰. خزائن الاشعار، ص ۴۲۳ - ۴۲۵.
۱۸۱. در خزائن الاشعار چنین آمده است:

- گرچه از زهر کین بی قرارم
دیده بر راه و در انتظارم
۱۸۲. خزائن الاشعار، ص ۴۲۶-۴۲۷.
۱۸۳. ۱۳۱۵/۷/۱۹ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۲۵ ق (۲۵ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۸۴. خزائن الاشعار، ص ۴۳۱-۴۳۲.
۱۸۵. ۱۳۱۵/۷/۱۹ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۲۵ ق (۲۵ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۸۶. خزائن الاشعار، ص ۲۱۷-۲۱۹، با گزینش.
۱۸۷. اصل: دیگر.
۱۸۸. خزائن الاشعار، ص ۲۱۵.
۱۸۹. ۱۳۱۵/۷/۲۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۷/۲۹ ق (۲۹ رجب ۱۳۵۵ ق).
۱۹۰. دو بیت فوق در خزائن الاشعار چنین آمده است:
- برخیز که ما کسی نداریم
امروز غریب این دیاریم
- بی مونس و یار و غمگساریم
در دیده روزگار خواریم
۱۹۱. اصل: ستور.
۱۹۲. خزائن الاشعار، ص ۲۹۹-۳۰۲.
۱۹۳. ۱۳۱۵/۷/۲۶ اش مطابق با ۱۳۵۵/۸/۱ ق (اول شعبان ۱۳۵۵ ق).
۱۹۴. خزائن الاشعار، ص ۷۳-۷۶ با گزینش و تفاوت.
۱۹۵. ۱۳۱۵/۸/۱۰ اش مطابق با ۱۳۵۵/۸/۱۵ ق (۱۵ شعبان ۱۳۵۵ ق).
۱۹۶. خزائن الاشعار، ص ۲۰۲.
۱۹۷. زبده الاسرار: صد.
۱۹۸. حاشیه: گرد.
۱۹۹. این بیت قبل از بیت پیشین است و علامت «خ» و «م» دارد؛ در زبده الاسرار به همین شکل است.
۲۰۰. حاشیه: هل؛ بگذار.
۲۰۱. زبده الاسرار، ص ۶۴-۶۷.
۲۰۲. ۱۳۱۵/۱۱/۱۴ اش مطابق با ۱۳۵۵/۱۱/۲۲ ق (۲۲ ذی القعدة ۱۳۵۵ ق).
۲۰۳. ۱۳۱۶/۱۲/۱۴ اش مطابق با ۱۳۵۷/۱/۳ ق (۳ محرم ۱۳۵۷ ق).
۲۰۴. ۱۳۱۵/۱۰/۹ اش مطابق با ۱۳۵۵/۱۰/۱۵ ق (۱۵ شوال ۱۳۵۵ ق).
۲۰۵. خزائن الاشعار، ص ۲۶۸. بیت آخر در خزائن وجود ندارد.
۲۰۶. خزائن الاشعار، ص ۱۶۲.
۲۰۷. ۱۳۱۵/۹/۱۲ اش مطابق با ۱۳۵۵/۹/۱۸ ق (۱۸ رمضان ۱۳۵۵ ق).
۲۰۸. همان، ص ۲۵۹.
۲۰۹. همان، ص ۲۶۱.

مرثیه‌های زندان قصر/ علیرضا اباذری

۲۱۰. ۱۳۱۵/۱۱/۱۲ ش مطابق با ۱۳۵۵/۱۱/۲۰ ق (۲۰ ذی القعدة ۱۳۵۵ ق).

۲۱۱. خزائن الاشعار، ص ۲۶۷.

۲۱۲. کذا در اصل.

۲۱۳. ۱۳۱۶/۲/۶ ش مطابق با ۱۳۵۶/۲/۱۴ ق (۱۴ صفر ۱۳۵۶ ق).

۲۱۴. اصل: نخواهد.

۲۱۵. انتها، نهایت.

۲۱۶. اصل: خوش.

۲۱۷. ۱۳۱۶/۲/۱۰ ش مطابق با ۱۳۵۶/۲/۱۸ ق (۱۸ صفر ۱۳۵۶ ق).

۲۱۸. حاشیه: عمران دینار.

۲۱۹. کذا.

۲۲۰. آسیب دیدگی نسخه.

۲۲۱. کذا.

۲۲۲. ۱۳۱۶/۲/۱۸ ش مطابق با ۱۳۵۶/۲/۲۶ ق (۲۶ صفر ۱۳۵۶ ق).

۲۲۳. اصل: نبود.

۲۲۴. کذا در اصل.

۲۲۵. اصل: پیغمبر.

۲۲۶. ۱۳۱۶/۲/۱۸ ش مطابق با ۱۳۵۶/۲/۲۶ ق (۲۶ صفر ۱۳۵۶ ق).



